



# سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

شماره ۶۱

قوس ۱۳۹۹، نوامبر ۲۰۲۰

این اقدام هرچند با اما و اگرهایی هنوز به نتیجه مطلوب نرسیده است ولی مقدمات آن با "مصالحه" و امضای موافقت نامه بی میان دولت امریکا و طالبان البته از بالا و بدون دخالت و سهم مردم افغانستان نسبت به سرنوشت و آینده‌شان، رقم خورد. مطلوبیت اسلام سیاسی در هیأت طالبان و هم‌کیشان‌شان در موقعیت جدید قطبی شدن هرچه بیشتر جهان و منطقه و شکل‌گیری بلوک‌بندی‌ها برای سرمایه‌داری جهانی، به ویژه امپریالیسم امریکا، در حدی است که دیگر دولت و ساختار و نظام سیاسی حاکم به رهبری اشرف غنی در افغانستان آن جایگاه و موقعیت را در

ادامه در صفحه ۲

## جنگ جاری و "صلح" ویرانگرتر از آن؟!



فهم آزاد

و مخاصمه چندین ساله به پای میز مذاکره و چانه‌زنی بر سر گرفتن سهم و شکل دادن به قدرت سیاسی جدید است؛ ساختار سیاسی جدید، فارغ از فرم و شکل آن، قرار است بر محوریت جنبش اسلامی-قومی اکثریت نیروهای اسلام سیاسی و ناسیونالیست‌های قومی را شامل شود.

آن‌چنان که بارها از جانب سازمان ما تحلیل و بیان شده است بر بنیاد انطباق منافع قدرت‌های بزرگ جهان و حامیان آن‌ها در منطقه سرانجام نوعی از اجماع در مورد پایان دادن به جنگ و بی‌ثباتی متداوم در شکل امروزی آن در افغانستان میان‌شان به وجود آمده که حاصل آن پروسه روان و وادار ساختن دو طرف این جنگ



**در این شماره: سیاست آمریکا فرد محور یا سیستم محور؟ (صفحه ۴) متن کتبی مصاحبه تلویزیون به پیش با رفقا یونس و کبرا سلطانی (صفحه ۶) افکار زن ستیزانه محمد (صفحه ۱۳)؛ به بهانه پاسخ به یک تبصره و یک ادعا (صفحه ۱۷)؛ آراء و نظرات فلاسفه و دانشمندان در باره دین (صفحه ۲۲)؛ اعلامیه اتحاد سوسیالیستی کارگری (صفحه ۲۵)؛ اعلامیه سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان در مورد حملات اخیر تروریسم اسلامی به دانشگاه کابل و نهاد کوثر دانش (صفحه ۲۶)**

## جنگ جاری و "صلح" ...

استراتژی آن‌ها نداشته باشد. توافقات پایه‌یی دولت امریکا به رهبری ترامپ با طالبان که در آن قرار است منافع کوتاه مدت و بلند مدت این کشور تأمین گردد، در عمل طالبان را از یک گروه تروریست شورشی و متواری در موقعیت شریک استراتژیک امپریالیسم امریکا ارتقا داد.

از همین جهت است که هیأت مذاکره کننده طالبان در مواجهه با دولت غنی و نمایندگان آن در مذاکرات "بین‌الافغانی" دوحه، با بی‌اعتنایی رفتار می‌کنند و آن‌ها را جداً طرف معامله شان به شمار نمی‌آورند. یک چنین رفتاری آن‌هم تحت لوای "صلح" و "آشتی" همراه و همزمان است با تشدید حملات نظامی گسترده در سراسر کشور و ویرانی عمده زیرساخت‌های اقتصادی-اجتماعی و کشتار دهشتناک مردم بی‌دفاع از جمله دانشجویان، فعالان رسانه‌یی و اعضاء و فعالان جامعه مدنی. طالبان با این رویکرد خشن و خونین که بدون شک تأیید ضمنی حامیان منطقه‌یی و طرف توافق اش، دولت امریکا، را نیز در قفا دارد؛ می‌خواهند در ضمن ارباب و به تمکین واداشتن مردم به ویژه محرومان و فرودستان جامعه از یک موضع برتر و مسلط، میل و اراده شان را برای کسب کامل قدرت سیاسی و

شکل دادن به آینده جامعه بر اساس مبانی اعتقادی و استراتژی سیاسی مورد نظر شان نه این که به دولت غنی و حامیان سیاسی آن، بل در کل به جامعه افغانستان تحمیل نمایند.

بنابراین ارباب مردم به خصوص فعالان سیاسی-اجتماعی، که روایت طالبان و نیروهای دیگر اسلام سیاسی از سیر تحولات اجتماعی را بر نمی‌تابند، یک تاکتیک دقیق، سنجیده شده و آگاهانه از جانب این گروه و حامیان آن در منطقه است؛ من در گذشته نیز در مطالب دیگری به این مسأله پرداخته ام که برای استقرار "امارت اسلامی سرمایه" که امروز بار دیگر مطلوبیت و مقبولیت اش برای بورژوازی جهانی مخصوصاً سرمایه امپریالیستی امریکا مورد توجه است، گروه تروریست و جانی طالبان در هیأت و هیكلی بایست آراسته شود تا این پروژه به نتیجه و سرانجام مطلوب برسد؛ این مختصات را طالبان در دوران عروج به صحنه جدال قدرت در دهه نود قرن بیست و سپس برپایی امارت اسلامی نیز از خود تبارز داده بود و از این جهت خشونت، قساوت و بربریت کنونی اعمال شده از جانب این نیرو و متحدانش زیر لوای داعش و... برای بورژوازی جهانی و نهادهای رسمی آن قابل اغماض و بخشی لازم از سناریوی ریخته شده تحولات جدید سیاسی در تالارها و کریدورهای قدرت است. از این منظر این درجه از به کاربرد خشونت و قساوت جهت ارباب و به تمکین واداشتن مردم آزادی‌خواه، کارگران و محرومان و نسل جوان اعم از زن و مرد، ضروری پنداشته می‌شود. گردن نهادن به اراده قدرت‌های

بزرگ جهانی و منطقه‌یی و در نتیجه محقق شدن استراتژی جدید دولت امریکا آن روند و پروسه‌یی است که لازمه اش وادار ساختن دولت غنی به یک چنین معامله‌یی است که در نهایت زمینه شکل یافتن امارت اسلامی را فراهم می‌آورد. بنابراین توافق احتمالی و ممکن میان طالبان و دولت افغانستان نمی‌تواند در تعارض و مغایرت با ادامه در صفحه ۳

"انکال مختلف مالکیت و شرایط هستی اجتماعی را رو بنای جامعی از انواع احساس‌ها و پندارها و شیوه‌های ویژه تفکر و جبران بینی پوئانده است. مجموع طبق تمام رو بنا را بر پایه شرایط مادی خود و مناسبات وابسته به آن ایجاد می‌کند و به آن شکل می‌دهد."

(کارل مارکس هجدهم برومر لوئی بناپارت)

# زنده باد سوسیالیسم!

## جنگ جاری و "صلح"...

توافقات طالبان و امریکا، که قبل از هر چیزی ضامن تأمین منافع سرمایه-امپریالیستی امریکا است، باشد. تا این جای کار همه شواهد حاکی از آن است که طالبان شریک بلامنازع قدرت در نظام سیاسی حاکم بر افغانستان خواهد بود. این دیگر یک امر قطعی و از قبل توافق شده قدرت‌ها و نهادهای بین‌المللی از جمله دولت امریکا است و از این جهت در تلاش اند تا طالبان را به عنوان "واقعیت جامعه افغانستان" به گرده مردم عاصی و ناراض از جنگ و توحش جاری تحمیل نمایند؛ از این منظر مذاکرات کنونی و چانه‌زنی در آن بر سر چگونه‌گی و حد و حدود سهم طالبان در قدرت سیاسی است نه دفاع از "دست آوردها و ارزش‌ها".

هرچند که سران حاکمیت و بخشی از نیروهای سیاسی و فعالان جامعه مدنی شکست ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری امریکا و پیروزی بایدن را به سود تحکیم مواضع خویش و تضعیف موقعیت طالبان و حامیان آن تلقی می‌کنند اما درک درست از سرمایه‌امپریالیستی از یک جانب و تحولات در عرصه جهانی و ضعف بنیه مالی و موقعیت اقتصادی امریکا چیز دیگری را بیان می‌دارد که در این سطح بحث فرصت پرداختن بیشتر به آن وجود ندارد و من به سهم خود در مطالب دیگری در گذشته به آن پرداخته‌ام. بهر رو آنچه که روشن است

پروژه شکل دادن به نوعی از حاکمیت که طالبان در آن نقش اصلی و محوری را بازی نمایند، همچنان در دستور قدرت های بزرگ سرمایه داری از جمله امریکا قرار دارد. اما پرسش اصلی این است که با تحقق این پروژه و استراتژی، آیا کشتار و بربریت در افغانستان پایان می‌پذیرد و یا این که پروژه "صلح" و یا در حقیقت سر و سامان یافتن امارت اسلامی سرمایه ویرانگرتر از جنگ جاری بانی مصائب و آلام بیشتر و دیرپاتری برای مردم افغانستان و حتی کشورهای همجوار دیگر خواهد شد و این تراژیدی هولناک در اشکال دیگری همچنان ادامه خواهد یافت؟



این آن حلقه مفقوده‌یی است که پاسخ و راه حلش را فقط می‌تواند شکل یافتن نیرو و قطب سومی بدهد که در عین حال که نافی وضع موجود است، چشم انداز روشنی از فردای تابناک که در آن از جنگ، جنایت، زن ستیزی، ستم، جهل و فقر و ارتجاع خبری نیست را رو به جامعه اعلام بدارد؛ به لحاظ عینی و عملی بالقوه نیروهای زیادی در گستره جامعه وجود دارند که می‌توانند تحقق یک چنین امری را در دستور خویش قرار دهند. کارگران، تبه‌دستان،

زنان، جوانان و فعالان چپ و سوسیالیست و در کل جنبش آزادیخواه در جامعه در تقابل با پروژه شکل دادن به امارت اسلامی سرمایه که از بالای سر شان توسط بورژوازی جهانی مهندسی و تحمیل می‌شود، می‌توانند و بایست بدیل انسانی و مترقی خودشان را ایجاد و ارائه نمایند؛ ورنه قساوت، ددمنشی و افسارگسیخته‌گی سرمایه‌داری و نیروهای جنایت‌پیشه همراه و همزاد آن در شکل و شمایل اسلام سیاسی و ناسیونالیسم تباری- قومی و... همچنان از اقشار و طبقات محروم به ویژه کارگران قربانی خواهد گرفت و غایله کشتار، جهل و تحجر ادامه خواهد یافت.



سوسیالیسم کارگری د  
افغانستان د کارگرانو او  
زیار ایستونکو غریدی،  
راشی د هر راع طبقاتی جبر  
پر ضد دغه غرلا جگ او  
بلنه لاپسی پراخه کړو!

# تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

# سیاست آمریکا فرد محور یا سیستم محور؟



یونس سلطانی

اندازه یی مهم گردانیده شود که بلاخره برای تأمین امنیت و ثبات نسبی، صلح با طالبان و استمداد جستن از نیروهای اشغالگر که طالبان را پرورش داده و مأمین امنی برای شان در پاکستان تأمین کرده اند، به الترناتیفی برای مردم تبدیل گردد، میسر گردیده است.

تأمین امنیت و حداقل ثبات بعد از تخریب همه نهاد های اجتماعی، ویرانی ها، بی اعتمادی ها، بیکاری و گسترش عظیم فقر به وسیله اسلام گرایان طالب، آنقدر حیاتی شده که سازماندهی مبارزه متشکل در برابر علت آنها یعنی در برابر سرمایه داری، به کنار کشیده شده است.

انتخاب جو بایدن که برخلاف دونالد ترامپ از بطن سیاست واشنگتن سر بر آورده است، نیاز سرمایه داری را به ایجاد بحران های قابل کنترل در مناطقی مانند افغانستان که در تلاقی منافع قدرت های جهان قرار دارد، تغییر نمی دهد. البته تغییر در تاکتیک ها بعد از هر جابجایی قدرت امر ممکن است. اما هدف غایی سرمایه داری که کسب سود و انباشت بیشتر سرمایه به قیمت سیه روزی و حتی زنده گی انسان ها است، همچنان پا بر جا باقی می ماند.

با توجه به این نیاز ذاتی سرمایه داری و همچنان مواضع قبلی بایدن در قبال افغانستان در زمان ریاست جمهوری او، اما که صریحاً بیان کرده بود "پاکستان برایش خیلی بیشتر از افغانستان ارجحیت دارد"، امید به بهبود قابل لمس در معضلات جاری در افغانستان متصور نیست.

ادامه در صفحه ۵

در افغانستان گردیده بود، عده زیادی به امید ایجاد تغییر سیاست آمریکا در قبال افغانستان، و کاهش حملات تهاجمی طالبان بودند. ولی آنگونه که ما در نوشته های متعدد پیش بینی کرده بودیم، امید مردم بر علاوه آنکه تحقق نیافت، موقف طالبان هم از نظر نظامی و هم در زمین سیاست ارتقا داده شده و با میانجی گری زلمی خلیل زاد، طالبان به شریک استراتژیک قصر سفید تبدیل گردیدند. از همان اول حمله نظامی آمریکا بر افغانستان معلوم بود که حذف نیرویی که مخصوصاً آمریکا روی آنها سرمایه گذاری هنگفتی نموده، دستگاه های استخباراتی آن از پوتانسیل عظیم تخریبی، مهارت آنها در سازش و توانایی آنها در به انقیاد کشیدن آحاد جامعه سنتی آگاه بودند، به نفع آمریکا و متحدین آنها نبوده و با وصف سقوط دولت آنها، کماکان به عنوان گزینه کارا به آنها می نگرستند.



تا آنجا که مربوط به سیستم حاکم در آمریکا می گردد، استفاده ابزاری از نیروهای به شدت عقبگرا، با آنکه با "تمدن" و "مدنی" که در مقطع عروج بورژوازی یک نیاز بود، به هیچ وجهی مردود نیست. توسط نیرو هایی چون طالبان امکان اینکه واقعیت ها در اذهان مردم به

برنده شدن جو بایدن در انتخابات اخیر آمریکا که هنوز با لجاجت از طرف رقیب انتخاباتی او ترامپ و تیش پذیرفته نشده است، سوالاتی را در رابطه با امکان تغییر سیاست های آمریکا در امور بین المللی و مناقشات نظامی متعدد، از جمله در افغانستان ایجاد کرده است.

دو جناح درگیر در یک جنگ کثیف در افغانستان که موجودیت هر دو محصول سیاست های آمریکا و همدستان بین المللی آنهاست، همچنان مردم که قربانیان اصلی جنگ هستند، منتظر اند که رئیس جمهور جدید، نقش کدام یک از این دو جناح را در رقابت ها و منازعات داخلی بیشتر برانده کرده و ارجحیت می دهد.

تا این جای مسأله آنچه کاملاً مبرهن است، این است که سناریوی جنگ با طالبان و همچنان مضحکه صلح با آن ها، هر دو در امتداد یک هدف واحد، یعنی تأمین منافع نظام حاکم سرمایه داری بوده است. جمهوری خواهان و دموکرات ها در رابطه با این استراتژی، مخالفتی با هم ندارند. تفاوت آنها فقط در تعیین و کاربرد تاکتیک ها و در انتخاب ابزار برای بر آورده شدن هدف غایی سرمایه داری، یعنی کسب بیشتر سود، می باشد.

در آغاز ریاست جمهوری ترامپ، مخصوصاً بعد از دادن پیام های به شدت تهدید آمیز به پاکستان، به دلیل حمایت معنوی و نظامی پاکستان از طالبان که باعث افزایش زیاد هزینه نظامی و انسانی آمریکا

**بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی دهند، اما جهانی را به دست خواهند آورد!**

### سیاست آمریکا فرد محور...

یکی از پیشنهادات بایدن، بعد از اظهار تردید او در یک پارچه شدن افغانستان و کاهش سطح خشونت، طرح حکومت فیدرالی در افغانستان بوده است. این طرح بنا بر دلایل متعدد عینی عملی نیست. زیرا مبنای تقسیمات احتمالی فیدرال ها مشخص نیست. اگر تعلقات قومی و تباری را معیار قرار دهند، باشندگان مناطق در همه بخش های افغانستان، تعلق تباری یک سانی ندارند. برای حل معضل ناقلین هم راه حل سر راستی وجود ندارد. گذشته ازین ها پایه مشکلات مردم در افغانستان، بر مبنای عینی تضاد منافع طبقات مختلف استوار است. مسأله‌یی که آگاهانه با دادن رنگ قومیت تلاش می‌شود مستور نگهداشته شود. فیدرالیسم فقط می‌تواند با محدود ساختن محدوده قدرت جناح های رقیب، دست قدرتمندان محلی را در چپاول مردم باز بگذارد.

جستجوی راه حل معضلات در افغانستان در نتایج انتخابات در آمریکا و در تغییر کادر رهبری در (اطاق بیضوی)، چیزی نیست جزء نتایج موفقیت آمیز دستگاه های استخباراتی که در پروسه فعالیت های شان در حدود تقریباً نیم قرن اخیر با برنامه در تلاش مستمر بوده اند تا مردم را از نیرو و پوتنسیال خود شان در ایجاد تغییر ناامید گردانیده و حتی روشنفکران جامعه را و دارند در اردوی دشمن، چشم به راه نجات دهنده‌یی باشند.

فرار از تحزب، تضعیف روحیه کار سیستماتیک جمعی و نخبه گرایی نتایج عینی دیگری اند که با در هم شکسته شدن همه ساختار های متعارف اجتماعی روند آن آغاز گردیده و حتی "اکادمیسین" های سوسیالیست را آنقدر متوهم ساخته است که مرز میان دولتی چون دولت غنی که با استفاده از سنت های متحجر قبیله‌یی مانند لویه جرگه، به تأمین دموکراسی رفته و زمینه توجیه آزادی جایتکاران و قاتلان را میسر می‌سازد، برابری حق تحصیل را با سهمیه بندی

می‌خواهد حل نماید، نوستالژی برگشت به عقب و احیای عظمت شاه امان الله، افق دید او را می‌سازد، عناصر دین و تبارگرایی از ستون های استوار سیاست آن بوده و با تباری با عناصر جنایت پیشه‌یی مثل گلبدین حکمتیار رهبر حزب منفور اسلامی پایه های قدرتش را می‌خواهد تحکیم کند و بلاخره با سپردن وعده کم کردن فاصله میان مسجد و ارگ به مردم، نماینده مدرنیسم جا زده شده و نقش سرمایه‌داری آمریکا در اداره هر دو جانب معرکه، یعنی هم دولت موجود و هم طالبان، نادیده انگاشته می‌شود.

چنین تحلیل ها و برداشت ها حد اقل این واقعیت را آشکار می‌سازد که این "اکادمیسین" های سوسیالیست، باور به نیروی طبقه برابر ایستای کاپیتالیسم، یعنی نیروی بیکران طبقه کارگر را برای ایجاد تغییرات بنیادی رها کرده اند.

ایجاد تغییر بنیادی ساختار جامعه صرفاً یک خواست آرمان گرایانه و لوکس نیست. نیاز عمیقی است که آینده انسان و زمین به آن نیازمند است. طبعاً عینیت یافتن این مهم کار ساده‌یی نیست. معضل مردم در افغانستان صرفاً با یک سره کردن کار با طالبان و قوانین آسمانی حل نمی‌گردد. سر نخ همه این مشکلات به موجودیت سیستم غیر انسانی سرمایه‌داری رسیده و راه بیرون رفت از آن از کوره راه مبارزه طبقاتی می‌گذرد.

شکست طالبان از آن رو چالش بر انگیز است که آنها زایده نظام سرمایه‌داری و پیوسته به آن اند. و ما در مبارزه ما در برابر سرمایه‌داری جهانی قرار داریم. اولین گام در آن راستا تلاش برای تشکیل طبقه کارگر حول حزب طبقه کارگر است. کارگران در این واقعیت شک نداشته باشند که هویت آنها ریشه در طبقه آن ها دارد. دین، ناسیونالیسم، تعلقات خونی، همه دام های گسترده شد از جانب سرمایه‌داری برای امکان استمرار حیات نکتب بارش، به قیمت پراکنده گی و توهم طبقه کارگراست.

### شماره یازدهم ماهنامه اعتراض

سخن نخست: برای انسان امروز، انسانیت اساس است! اوضاع عمومی در افغانستان نهایت خونین است. کرونا، جنگ، فقر، زنجیری، کودک آزاری و عقب‌گردهای فکری و مذهبی دیگر در حد خشونت‌ها، قابل اغماض نیستند. کوچک‌ترین تبارز این مصایب اجتماعی کشتار فحیح و هولناک انسان‌هاست. در هر دم و باز دم فقط وقوع جنایت تکان‌دهنده جدید است که واقعه‌ی مرگبار چند روز قبل را به گذشته می‌سپارد. اینجا اگر شب و روز به دنبال هم اند، نه در مفهوم روشنایی پسا تاریکی است؛ بلکه فقط به مفهوم عادی‌سازی قتل و کشتار در تاریکی‌های شب و در دل روز روشن است. نه دهم آدم‌ها، گویا فقط برای به آغوش کشیدن مرگ، نفس می‌کشند؛ اما اقلیت کوچکی واقعاً زندگی می‌کنند. وقایعی را که ما به عنوان تاریخ ثبت می‌کنیم، فکر نکنم در آرشوی فحیح‌ترین وقایع تاریخ ملل مدرن، ثبت شده باشد. سخن کوتاه! این که اوضاع و احوالی را که ما در جهان امروز داریم و سپری می‌کنیم در نوع خود، بدترین است. هر قدر به حالات و اوضاع پیش آمده با بی‌تفاوتی برخورد کنیم، در حقیقت در برابر قتل، کشتار و جنایات علیه هموعان مان در خود مصئونیت ایجاد کرده ایم و این بدترین و خطرناک‌ترین نوع مصئونیت است. این وقایع روی هم رفته حالات یا واقعیت‌های زنده اجتماعی اند که ساخته شده و بازتولید می‌شوند. این طور نیست که سیر خود به‌خودی اوضاع، جامعه را به این پرتگاه هولناک و مدهش سقوط داده باشد. این که سازنده این سناریو خودی است یا بیگانه، زیاد مهم نیست، نقش ما خواه به‌صورت مستقیم یا هم غیرمستقیم در ایجاد، استمرار، و مهم‌تر از آن، در دگرگونی و تغییر وضعیت موجود، تعیین کننده و بنیادی است. این مهم‌ترین اصلی است که نباید فراموش گردد.

## متن کتبی مصاحبه محمد حسین مهرزاد عضو اتحاد سوسیالیستی کارگری با کبرا سلطانی و یونس سلطانی از فعالان سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان که به تاریخ ۱۸ اکتوبر انجام شده و در دو بخش از "تلویزیون به پیش" پخش گردید.

حسین مهرزاد:

همه در جریان اخبار هستیم و می دانیم که روند مذاکراتی که در دوحه - قطر، خلیل زاد به نماینده گی از آمریکا با طالبان به پیش برده، مسیری را طی کرده و این گونه به نظر می آید که حکومت امارت اسلامی را می خواهند ایجاد نمایند و طالبان در قدرت سهم شود. و این طبعاً پیامد های بسیار گسترده یی برای افغانستان دارد. و با توجه به این که طالبان به عنوان یک نیروی که روبنا های بسیاری از مناسبات ماقبل سرمایه داری را (حتی) به ارث گرفته و روبنای های اسلامی - ارتجاعی را که تلفیقی ازین هاست، طبعاً در شرایطی که دست آورد هایی توسط مردم به دست آمده است، یک عده آزادی های اجتماعی از قبیل آزادی بیان .... این ها را همه زیر سوال برده و همه نگران این هستند که با به قدرت رسیدن طالبان یا شریک شدن شان در قدرت چه اتفاقی خواهد افتاد و چه وضعیتی پیش خواهد آمد؟ و چه مقاومت هایی می شود در این رابطه انجام داد؟

به هر حال، در این رابطه سعی می کنیم صحبت هایی داشته باشیم و رفقاً بیشتر اظهار نظر بکنند. من سوالم را اینجوری شروع می کنم که آمریکا به طور مشخص چه منافعی دارد؟ چه اهدافی را دنبال می کند، در صلح با طالبان؟ با توجه به این که (افغانستان) چهار دهه است در جنگ است، و چطور حالا منفعشت تغییر کرده و به سرعت دارد مذاکرات صلح را به پیش می برد؟

رفیق یونس سلطانی اگر ممکن هست شما شروع کنید به پاسخ دادن.

یونس سلطانی:

تشکر رفیق عزیز. من هم خدمت شما و خدمت بیننده گان محترم تلویزیون سلام دارم. در رابطه با سوالی که مطرح کردید، در جواب می خواهم بگویم که این مسأله ابعاد گوناگون دارد. می تواند هم مصرف داخلی داشته باشد و هم از نظر اقتصادی، که طبعاً برای سرمایه داری مسأله خیلی عمده است، نقش داشته باشد.

در رابطه با مسأله داخلی و استفاده از به اصطلاح این صلح در داخل افغانستان، همین گونه که شما اطلاع دارید قرار است در آمریکا به زودی انتخابات برگزار شود، و در انتخابات قبلی ترامپ به آمریکایی ها قول داده بود که عساکر آمریکایی را دوباره از افغانستان بر می گرداند. حال برای این که به آمریکایی ها نشان بدهد که به وعده های انتخاباتی اش عمل کرده، صلح با طالبان را این گونه به سرعت دنبال می کند. صرف نظر از برد داخلی ( در آمریکا)، در داخل افغانستان جنگ طولانی مدتی که آمریکا در آن دخیل بوده است از نظر اقتصادی برای آمریکا بسیار هزینه داشته است. آمریکا فعلاً از نظر اقتصادی در موقعیتی نیست که اقتصادش هزینه هایی ازین نوع را تحمل نماید، با توجه به بحران های شدیدی که در آنجا ایجاد شده و مزید بر آن گسترش کوید-۱۹، بر حجم این بحران ها افزوده، به هر حال برای آمریکا با صرفه نیست که به این جنگ که نتایج ملموسی برایش نداشته، ادامه بدهد. ازین جهت برای آمریکا با صرفه است که به بهانه صلح زمینه خروج نیروهایش را از افغانستان مهیا نماید.

نکته دیگری که از نظر من اهمیت دارد این است که شما و همه جهانیان می دانید که هم دولت افغانستان، هم طالبان و مجاهدین دیگری که به اشکال مختلف در امور سیاسی افغانستان فعالیت دارند، همه محصولات پروژه اسلام سیاسی هستند. هم طالبان و هم دولت سر در آخور

امپریالیسم آمریکا دارند و هر دو با توجه به این که مالکیت خصوصی را تقدیس کرده و متعهد هستند که منافع آمریکا، منافع سرمایه داری را در افغانستان تضمین و تأمین کنند، ( بنا بر آن) هر دو وسایل خوبی برای استفاده آمریکا هستند.

همکاسه کردن آنها با دولت غنی می تواند برای آمریکا در حال حاضر بیشتر مقرون به صرفه باشد. همان گونه که در یک موقعیتی ایجاب می کرد که با جنگ منافع شان را تأمین کنند، در مقطع بعدی صلح می تواند در خدمت عین هدف باشد. سرمایه داری در مجموع در هر جایی که می خواهد سرمایه گذاری کند، اگر سودی در قبال سرمایه داری متصور نباشد، طبیعی است که از خیر آن می گذرد. حال هزینه بسیار بالایی را که این جنگ بر آمریکا تحمیل کرده، متناسب به سودی که از آن به دست می آورند، به نفع آمریکا نیست. از نظر من این ها عواملی هستند که سبب می شوند آمریکا با به راه انداختن مذاکرات صلح، زمینه بیرون کردن عساکرش را از افغانستان آماده کرده ولی کماکان افرادی که منافعتش را در داخل افغانستان حفظ کند، افرادی که استراتژی آمریکا را در آنجا همچنان دنبال کنند، سر جای خود شان قرار دارند و از آن ناحیه تغییر به خصوصی در افغانستان ایجاد نمی شود. حال چه دولت غنی در قدرت باشد یا چه طالب ها بر گشته و به عنوان بخشی از قدرت دولتی در آنجا سهم بگیرند.

حسین مهر زاد:

مشکرم از شما رفیق یونس. من این طور فهمیدم که چند مؤلفه را بر شمردید. یعنی این که جنگ طولانی آمریکا بسیار هزینه بر شده و باعث شده در واقع بر

## متن کتبی مصاحبه...

ضدش تبدیل شود. از یک طرف به دنبال منفعت های اقتصادی است و این هزینه بیش از آن منفعت های اقتصادی شده است و بعد یک طرف به هر حال بحث های انتخاباتی آمریکا است که ترامپ تلاش دارد که به عنوان یک موفقیت این را به اسم خودش تمام کند که به هر حال صلحی با طالبان انجام شده و نکات دیگری که گفتید.

اما چیزهایی که گفتید خیلی بحث های دیگری دارند که من سعی میکنم جلوتر در موردش سوالی مطرح کنم. اما سوالی دارم در این رابطه از رفیق کبرا. همه می دانیم که موضوع سازش با طالبان شدیداً مسأله حقوقی زنان را مطرح کرده و یکی از نگرانی های بزرگ این است که به هر حال حقوق زنان (حقوق زنان به این معنی که در این چند سال گذشته تا آن جایی که می دانیم، به هر حال دست آورد هایی داشته اند. خود زنان با تلاش شان، با مبارزه شان حقوق حداقلی مثل چیزهایی که بتوانند درس بخوانند تا حدودی کم و بیش آزادی پوشش داشته باشند)، آزادی بیان هست یا به هر حال حق و حقوق هایی که فعالین جنبش زنان برای شان تلاش می کنند دست آورد هایی داشته باشند. سوال این است... قبل از سوال این را بگویم که برخی از مقامات پاکستان اظهار نظر کرده اند که طالبان تغییر کرده و آن طالبان گذشته نیست. و با توجه به مجموع این مسایل، اگر این روند سازش شکل بگیرد و امارات اسلامی افغانستان با شرکت طالبان ایجاد گردد، به نظر شما چه پیامد هایی برای زنان خواهد داشت؟ و چه حق و حقوقی از آنها بازپس گرفته خواهد شد؟

کبرا سلطانی:

من هم سلام دارم برای بیننده گان برنامه شما. در جواب به این سوال شما، باید از چند منظر پاسخ بدهم. اول این که از دیدگاه طالب، اسلام طالبی، برگشت به اصل اسلام است. یعنی عصر تحجر هزار و چهار صد

سال پیش. و همین (مبنای) سیاست طالب در قبال زن در افغانستان است. شما اشاره کردید که از طرف مقامات پاکستانی اشاره شده که سیاست های طالب در مورد زنان شاید تغییر کرده باشد. ولی همین حالا ما در مناطقی که طالب قدرت دارد می بینیم که زنان را شلاق میزنند، زن ها را سنگسار می کنند، زن های پولیس را سر می برند، و زنان اجازه ندارند بدون محرم بیرون از خانه بروند. زنان به خاطر خواست ها و انتخاب های فردی شان قصاص اسلامی می گردند. این به این معنی است که سیاست طالب در قبال آزادی زن تغییر نکرده. از دیدگاه و باور طالبان، موجودیت زنان در اجتماع سبب شر است. یعنی زن در جامعه مسبب شر و فساد است. به آن خاطر راندن زنان در حاشیه و (چارچوب خانه ها) و پیچانیدن شان با حجاب و برقع پیشینه چندین دهه قبل دارد. و امروز هم طالبان با زنانی که در مذاکره است، همین را تأیید می کنند که ما حقوق زن را در چارچوب شریعت اسلامی در نظر می گیریم. یعنی چیزی را که اسلام برای زن تعیین کرده و در قرآن روایت شده است، ما همان را در نظر داریم. در روایت های قرآن اصلاً آزادی یی برای زن وجود ندارد. به زن به عنوان یک وسیله ارضاء و یک وسیله تولید نگرسته می شود. حقوق انسانی که چه، حتی آنها را در سطح یک کالا تقلیل می دهند. به این ترتیب اگر امارت طالبی دوباره به افغانستان بر گردد، این به معنی کشانیده شدن نیم پیکر جامعه در (انقیاد) و تشدید تبعیض جنسی و استبداد مذهبی بر زنان می باشد.

حسین مهرزاد:

بلی، متشکرم از شما. بر می گردیم به این صحبت ها. به هر حال موضوع حقوق زنان وسیعاً مطرح است. برای خودم سوالات دیگری مطرح است. اما قبل از آنکه به سوالات دیگر بپردازیم، رفیق یونس من می خواهم این را بدانم که آیا در مذاکراتی که بین آمریکا و طالبان جریان دارد، طالبان دست بالا دارند و یا به هر حال از موضع ضعف دارند سازش می کنند. یعنی معادله این مذاکره را، منظورم توازن قوا بین آمریکا و طالبان را

چطور می بینید؟ چون به هر حال این پروسه یی که طی آن آزادی زندانیان طالبان، این که دولت افغانستان را تا حدودی اصلاً (در مذاکرات) شریک نکردند، و مقداری در اوایل مخالفت داشت. این ها و مجموع مسایلی که بهتر می دانید در این رابطه مطرح بوده، چه توازن قوا در این مذاکرات وجود دارد و طبیعتاً در پی آمد هایش و نتیجه گیری هایش تأثیر خواهد داشت؟

یونس سلطانی:

در رابطه با قدرت طالبان، مخصوصاً قدرت نظامی طالب ها، مسأله یی که واقعیت دارد این است که در این زمینه نهایت به نفع طالبان تبلیغ شده، تلاش شده طالب ها به گونه یی نشان داده شوند که گویا از نظر نظامی قدرتمند هستند و بر این اساس نمی شود طالبان را از طریق جنگ شکست داد و به این گونه یک توجیهی پیدا می کنند که (نشان دهند) ناگزیر از مذاکرات صلح با طالبان اند. به وقایعی قبل ازین بر گردیم. در جنگ ها، مثلاً در جنگ با نیروهای آمریکایی، پیشرفت هایی که طالبان به دست آوردند، در واقع بیانگر ظرفیت طالب ها نیست. نیروهایی هستند که از طالبان حمایت می کنند، نیرو هایی هستند که برای آنها برنامه ریزی می کنند، نیرو هایی از بیرون مرز اسلحه و امکانات در اختیار شان می گذارند. واقعیت های متعددی در افغانستان نشان داده، در مناطقی از افغانستان که طالبان به آن جا ها حمله کرده اند، در مناطقی که طالب ها در میان مردم از نظر اتمیکی نفوذ نداشته اند، طالب ها بر علاوه آن که نتوانسته اند موفقیت نظامی در آن مناطق به دست بیاورند، شکست خورده و تلفات سنگینی را هم متحمل شده اند. آن جنگ ها که طالبان در آن پیشروی کرده اند در واقع محصول ظرفیت و توانایی طالبان نیست. آنها نیرو هایی هستند که اختیار طالبان را در دست دارند و به عنوان یک وسیله از آنها استفاده می کنند. توسط آنها برنامه های طالبان نظم و ترتیب داده می شود. در داخل دولت و نیروهای اپوزیسیون افرادی هستند که با طالبان تعلقات سمی و تباری دارند. و این تعلقات سبب می شود که

## متن کتبی مصاحبه...

بخشی از این گروه ها و یا بخشی از آن مخالفین شامل در دولت، از طالبان حمایت کنند و طالبان موفقیت هایی به دست آورند (مثلاً در ارسال کمک به مناطق و پایگاه هایی که علیه دولت اند، سنگ اندازی می نمایند، یا امکانات و تجهیزات نظامی نیرو های دولتی را در اختیار طالبان می گذارند). این عوامل سبب می گردند که طالبان در مناطقی موفقیت هایی به دست آرند. در غیر آن واقعیت این است که اگر این امکانات توسط نیرو های سرمایه داری بیرون از مرز ها به دسترس طالبان گذاشته نشود، طالبان نمی توانند کاری را از پیش برند. همچنان آن گونه که گفتیم از این تبلیغات به نفع طالبان، برای توجیه مذاکرات صلح استفاده می شود. شما می دانید که از نظر نظامی آمریکا نیروی بسیار عظیمی است. اگر آمریکا بخواهد مهره های طالبان را مهار کند، هیچ مشکلی برایش وجود ندارد. رهبران طالبان آدرس های مشخصی دارند، از نظر نظامی، تحرکاتی را که انجام می دهند در سطحی نیست که آن ها بتوانند آنرا پنهانی انجام دهند. آمریکا می تواند هر زمان تحرک نیرو های آنها را در کنترل داشته باشد. اگر واقعاً یک خواست سیاسی برای حذف طالب ها و نیرو های طالبانی موجود باشد. ولی چون امکانات زیادی برای استفاده

از طالبان موجود است، نمی خواهند آنها را حذف کنند. و عمداً تبلیغ صورت می گیرد که طالبان نیروی جنگی قدرتمندی دارند. از نظر من این واقعیت نیست.

حسین مهرزاد:

من، همان گونه که اشاره کردید، اینطوری می فهمم که به هر حال طالبان بخش زیادی از قدرت شانرا از کشور های دیگر می گیرند، مثلاً پاکستان یا حتی آنگونه که شایعه است حتی ایران کمک می کند به طالبان تا جنگ در افغانستان ادامه داشته باشد و منفعت های خودش را دنبال می کند. و به هر حال منابع مالی اش که مدت ها مورد سوال بوده، واضح است که منابع مالی قوی ای دارد. و مجموع چیز هایی که اشاره کردید. حال سوال من به طور مشخص این بود که حالا با توجه به این مسایل و آن پشتیبانی ها و شرایطی که طالبان دارند، آیا در این مذاکرات دست بالا دارند؟ و می توانند در سرنوشت این مذاکرات تعیین کننده باشد و آنچه که اسمش را می آورند "امارت اسلامی" که می خواهند شکل بگیرد یا دولتی که طالبان در آن حد اقل نقش دارند یا بخش مهمش هست، تحقق پیدا خواهد کرد یا پشتوانه این نیرویش، یا نه، در حد این مذاکرات باقی خواهد ماند و تمام می شود. "رفیق یونس"

یونس سلطانی:

با توجه به مسأله یی که پیشتر به آن اشاره کردم، طالب ها به خاطری مطرح هستند که قدرت نظامی دارند، اگر مسایل لوژیستیکی و اقتصادی را در نظر نداشته باشیم، طالب ها بدون آن کاری کرده نمی توانند. نقشی که آنها فعلاً در مذاکرات دارند، از دید من نقشی است که به آنها داده شده. این یک سناریوی از قبل آماده شده است که به طالب ها نقشی داده شده که انجام دهند. و در این نقش چنان تعیین شده که آنها دست بالایی در مذاکرات داشته باشند. این ها همه از نظر من تلاشی است برای توجیه این مذاکرات. یعنی این که طالبان از نظر نظامی غیر قابل شکست هستند و باید از راه مصالحه با آنها کنار بیایند. و این یک نمایش ظاهری است.

حسین مهرزاد: ممنونم از شما. به هر حال شاید جلوتر در بحث های دیگر به این موضوع بر گردیم. یعنی یک تناقضی به نظر می آید. از یک طرف چهار دهه جنگ هست، طالبان و آمریکا آنگونه که گفتید نتوانستند شکست شان بدهد و همان گونه که گفتید هزینه اش زیاد هست و به ضد منافعتش دارد تبدیل می شود. که از یک طرف طالبان تقویت می شوند و منفعتش لحاظ می شود. حضورش یا قدرتمند بودنش یا به هر حال این که بتوانند سهمی بگیرند در قدرت. اما قبل از این که بخواهیم شاخه های دیگر این بحث را، من بر می گردم به پی آمد های اجتماعی اش. به نظرم موضوع حقوقی که در این رابطه مطرح است، این که به هر حال اشاره کردم، بخشاً مردم یک حق و حقوقی به دست آورده اند، دست آورد هایی داشته اند در این چند سال. واضح است که چنین نیست که آمریکا به آنها اعطا کرده باشد، یا دولتی که حاکم هست. به هر حال در پروسه تمام این شرایط و اوضاع و احوال و تلاطم هایی که در افغانستان شاهدش بودیم مردم توانسته اند این مطالبات حد اقلی شانرا به کرسی بنشانند که آزادی بیانی داشته باشند، حد اقل آزادی های اجتماعی داشته باشند و این ها. رفیق کبرا به درستی توضیح داد که آن چه ادعا می شود که مثلاً عده یی نماینده گان سیاسی در پاکستان اعلام کرده اند که طالبان تغییر کرده و حتی سعی می شود که در مذاکرات نشان داده شود که این ها طالبان قبلی نیستند و حق و حقوق هایی را می توانند لحاظ کنند. رفیق کبرا اشاره کردند که در مناطقی که همین حالا تحت کنترل شان هست، همان روش ها و همان کار هایی را که قبلاً میکردند، مثل سنگسار، شلاق زدن زن ها، سر بریدن و خیلی جنایات و فجایع دیگری را دارند انجام می دهند. و نشان می دهند ماهیتاً در سبک حکومت شان تغییری نکرده اند. اما حالا می خواهم به بُعد دیگرش پردازم و در واقع سوال این است که در این رابطه در جامعه چه نیرو های بازدارنده ای وجود دارد و تا چه حد؟ یعنی مردم، فعالین حقوق زنان، فعالین کارگری یا اجتماعی. به هر حال دیدیم که مرتب صحبت

**انتشار منظم، بهبود کیفیت و**

**نشر مستمر سوسیالیسم کارگری**

**در گرو همکاری، کمک مادی و**

**معنوی شما است. برای ما خبر و**

**مقاله بفرستید، نشر به را**

**بخوانید و به دوستان تان**

**معرفی نمایید!**



## متن کتبی مصاحبه...

می کنند ازین که خطر بازگشت طالبان و باز گرفتن تمام حق و حقوق ها وجود دارد. تا چه حد این نیرو های بازدارنده وجود دارند؟ کی ها هستند؟ چقدر می توانند واقعاً به زعم شما مقاومت کنند و در این رابطه عکس العمل نشان بدهند؟

کبریا سلطانی :

بلی، خوشبختانه قسمت اعظم زنان، روشنفکران و جوانان پیش رو، چلنجی است در مقابل آمدن دوباره امارت اسلامی و رسیدن طالبان به قدرت سیاسی در افغانستان. و این دقیقاً مربوط می شود به اعمالی که طالبان در برابر مردم اعمال می کنند. مخصوصاً زنان از چند دهه قبل به یاد دارند که طالبان بدترین شکنجه ها را کردند، حتی میدان های فوتبال را به قتلگاه زنان تبدیل کردند و امروز هم در ویدیو ها می بینیم که طالبان با سران بردیده سربازان فوتبال می کنند که دهشت و وحشت ازین بیشتر نمی شود. و جوانان افغانستان مخصوصاً زنان و زنانی که در گروپ های مدنی با هم یکجا شده اند و به خاطر حقوق برابر زنان و تأمین حقوق ابتدایی زنان کار می کنند. این ها همه به برگشت دوباره امارت اسلامی و رسیدن طالبان به قدرت سیاسی اعتراض دارند. ولی در این جا تحمیل بازگشت طالبان توسط آمریکا و دیگر نیرو های ارتجاعی منطقه و سرمایه داری بر مردم پایه توده بی ندارد. یعنی توده های زحمتکش مخصوصاً، خواهش برگشت مجدد آنها (طالبان) را ندارند. ولی نماینده گانی که به شکل سیمبولیک، مخصوصاً چهار زنی که به شکل سیمبولیک فرستاده شده اند، نماینده گی از خواست های مردم نمی کنند. در این جا خواسته های مردم داشتن یک صلح با ثبات، داشتن یک زنده گی بدون تبعیض (دور از همه انواع تبعیض است)، در حالی که اولین خواست طالب در آنجا رسمیت داشتن مذهبی است که خود شان به آن اعتقاد دارند، می خواهند مذهب حنفی در تمام افغانستان ترویج

داده شده و به عنوان عقیده اصلی همه مردم (در افغانستان) رسمیت یافته و به عنوان عقیده اصلی مردم به ثبت برسد. در حالی که در افغانستان عقاید گوناگونی وجود دارد. خواست دیگر آنها را همان گونه که من اشاره کردم آزادی زنان در چوکات شرایط و قوانین اسلامی. آنها شدیداً مخالف داشتن عقیده و آزادی بیان هستند. در مورد جنبشی موسوم به جنبش تبسم شاید شنیده باشید. جنبش اعتراضی یی که به دلیل بریدن سر یک دختر یازده ساله فقط به دلیل تعلق تباری آن دختر به ملیتی به نام ملیت هزاره، بر پا شده بود. پس به این نتیجه می رسیم که طالبان و عقاید طالبی و فلسفه اسلام طالبی پایه مردمی در افغانستان ندارد. و همه در شکلی در تشویش برگشت امارت طالبی هستند.

حسین مهرزاد :

ممنونم از شما.

با توجه به صحبت هایی که شد، رفیق یونس، به هر حال این سوال از جوانب مختلف خیلی مطرح است که بلاخره طالبان اگر قرار است بیایند در قدرت، از جنبه های مختلف چه سرنوشتی برای جامعه رقم میخورد؟ یکی از چیز هایی که خیلی مهم و مطرح است، این است که این نیروی نظامی طالبان که مهمترین بخش قدرت طالبان هست، آیا طالبان حاضر می شوند آنرا منحل کنند یا در نیرو های نظامی رسمی دولتی می خواهند ادغام شوند یا نیرو های شان را حفظ کنند؟ آیا اساساً در مذاکرات این موضوع مطرح شده و خبرش بیرون آمده یا نه؟ و اساساً با توجه به شناختی که از طالبان و مذاکره کننده گان دارید، تحلیل خود شما چیست؟

یونس سلطانی:

رفیق عزیز در رابطه با نیرو های نظامی طالب ها ما به دو نکته باید توجه کنیم. یکی نیروهایی که در صحنه نبرد در جنگ هستند، یا افراد پایین رتبه که فقط (وظیفه شان) جنگیدن است. این ها گرچه به عنوان نیروی نظامی طالبان به حساب می آیند، ولی اکثرآ مانند نظامی هایی که در دولت هستند، همه افراد بی بضاعتی هستند که از فقر، به

تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی  
تاریخ دی، د زببناک گرو او  
زببناک شوونکو طبقو تر منخ، د  
محکومو او حاکمو طبقو تر منخ،  
د ټولنی د تکامل په مختلفو  
پړاونوکی او هم دا چی دغه  
مبارزه هغه ځای ته رسېدلی ده  
چی زببناک شوونکی او ستم  
شوونکی طبقه (کارگره طبقه) نور  
نشی کولای زببناک گری او  
ستمگری طبقی (پانگه والې) جغ  
نه خلاصی ومومی مگر دا چی په  
عین حال کی ټوله ټولنه د تل لپاره  
د زببناک او ستم له قېد نه  
ورغوری.

(مانېفست کمونېست)

**دین دم عمیق، آلف و  
علوف زجر آور و  
احساسات یک دنیای بی  
رحم است. دین  
همانگونه که روح ارواح  
بی روح است. افیون  
توده ها است.  
(کارل مارکس)**

## متن کتبی مصاحبه...

دلیل نبودن کار، امکانات تهیه معیشت را نداشته و ناگزیر هستند به عنوان یک شغل به جنگ روی بیاورند. برون به صف طالبان پیوندند و در ازای پولی که که می گیرند مصارف زنده گی فامیل شانرا تأمین کنند. و همین مسأله در رابطه با نظامیانی که در صف دولت می جنگند هم صادق است. اگر زمینه برای این افراد مهیا گردد و بتوانند کار کنند و زمینه ی اشتغال برای آنها مساعد گردد، آنها یقیناً ترجیح می دهند به بازار کار رو آورده و کار کنند، تا این که برگردند به جهات و در جنگ هایی که اصلاً به آنها ارتباط نمی گیرد، شرکت داشته باشند و ضایع گردند. ما تجربه هایی از قبل هم داریم در رابطه با گلبدین حکمتیار که آمد و در زیر سایه دولت قرار گرفت. او هم تقاضا داشت که نیرو های نظامی اش باید در اردوی به حساب ملی ادغام گردد. ولی عملاً این کار صورت نگرفت. عده زیادی از افراد که در سطوح پایین نظامی بودند، رفتند دنبال زنده گی شخصی و عده بی که در سطوح بالاتری بودند، به شکلی از طرف گلبدین و یا هم از طرف نظام تطمع می گردند. در رابطه با نیرو های طالبان هم من تصور می کنم که همین حالت انجام می شود. افرادی در سطح بالا، یا کسانی که جنگ را اداره می کنند، احتمالاً آنها به گونه بی تطمع می گردند، برای آنها مناصبی در نظر گرفته می شود، چه در دولت، پست نظامی تا پست های دیگر. یا تعدادی به عنوان محافظین ، زمینه کار برای شان مهیا می شود و بقیه .... شاید به گونه بی در دولت ادغام شوند. و بعد شاید شما شنیده باشید که طالبان اصولاً خواهان لغو اردوی افغانستان هستند. زمانی که طالبان در قدرت سهم کردند، اردوی جدیدی را سر و سامان بدهند. همان اقدامی که در پایان دوره دکتر نجیب و آمدن مجاهدین در افغانستان صورت گرفت. عین مسأله را می خواهند بعد از پایان مذاکرات عملی گردد. ولی با توجه به فشاری دولت ظاهرآ این اقدام عملی نخواهد شد، چون ظاهرآ شاید به این دلیل که روحیه نظامیان را بلند نگهدارند. ولی در نهایت من فکر می کنم کسانی که در عقب این سناریو قرار دارند، آنها ترتیب

نهایی این کار را می دهند. یا نیرو های طالبان به نیرو های نظامی فعلی ادغام می گردد، یا با دادن پست وزارت دفاع به طالبان، آنها به تشکیل مجدد اردو می پردازند. ولی آنگونه که اشاره کردم، بخش زیادی از کسانی که در جهات می جنگند، کسانی هستند که به خاطر پیشبرد امور زنده گی شان ناگزیر از شرکت در این جنگ شده اند.  
حسین مهرزاد:

رفیق یونس به نکته خوبی اشاره کردی ضمن پاسخی که دادید. به هر حال من متوجه شدم آنها تلاش شان ظاهرآ در این است که هم به نیرو های دولتی ادغام شوند و هم با گرفتن پست ها و مسؤولیت های مهم و تعیین کننده همان گونه که گفتم پست وزارت دفاع را بگیرند یا فرماندهی ها را داشته باشند. در سرنوشت افغانستان قدرت سیاسی و نظامی، خیلی مهم و تعیین کننده است. اما نکته مهم دیگری که اشاره کردید این بود که خیلی کسانی که در نیروی نظامی طالبان هستند، از سر فقر، نداشتن کار و این که در آمدی داشته باشند به طالبان می پیوندند. ما همیشه خبرها را می شنویم و از بیرون نگاه می کنیم و به نظر ما می آمد که طالبان یک نیروی صرفاً ایدیولوژیک هست یا مبتنی بر عقب مانده گی خیلی شدید افرادی است که با ایشان همراه می شوند. ولی حالا یک بعد دیگری از آنها را شما نشان می دهید که من این گونه می فهمم که در این سال ها به دلیل این که قدرت سیاسی - دولت نتوانسته اقتصاد را رشد دهد، نتوانسته بیکاری را از بین ببرد، نتوانسته رفاه بوجود بیاورد، بخش زیادی از افرادی که به طالبان می پیوندند ازین زاویه است که حد اقل در آنجا درآمدی داشته باشند، طالبان با توجه به درآمد هایی که دارند به آنها دستمزد می دهند تا حد اقل برای خانواده های شان، برای خود شان امرار معاشی داشته باشند. این نکته خیلی مهمی است. اگر ازین زاویه به قضیه نگاه کنیم، پس اگر وضعیت اقتصادی درست یا بهتری وجود داشته باشد، خیلی از آدم ها به طالبان نمی پیوندند. و این بعد فقط سیاسی ایدیولوژیک و مبتنی بر عقب مانده گی نیست که نیروهای طالبان را تشکیل می دهند. متشکرم ازین توضیح. اما در خصوص مسایل اجتماعی، یعنی نقطه مقابل این که

یک مقدار صحبت کردیم و رفیق کبرا توضیح دادند که در ارتباط با جنبش زنان، در ارتباط با مردم، و این که طالبان پایه های اجتماعی ندارند و بیشتر با حمایت هایی از خارج متکی اند، سوال دیگری به نظر می رسد و آن اینست که به هر حال در داخل اپوزیسیون، اپوزیسیون منظوم راست و چپ، آنچه که حد اقل به خود شان اطلاق می کنند و هستند، چه موضعی دارند (احزاب عمده و مطرح منظوم است) در قبال روند سازش صلح آمریکا با طالبان؟ در این خصوص می شود توضیح دهید؟  
کبرا سلطانی:

تشکر. مواضع اپوزیسیون را ما با توجه به دیدگاه فکری و موقعیت اجتماعی آنها می توانیم بهتر توضیح دهیم. روشنفکران و فعالین سیاسی بی هستند که آنها راستگرا هستند. این راستگرا ها بسیار با برگشتن طالبان به قدرت سیاسی مخالف نیستند. آنها با ریفورم های بسیار ساده بی می خواهند که سیاست های تدریجانه طالبان را معتدل ساخته و قابل پذیرش بسازند. این طیف از اپوزیسیون قبلاً هم وجود داشتند، آنها به (مدیا) و رادیو دست رسی داشتند. آنها از سیاست آنان در قبال زنان و آزادی بیان دفاع می کردند. طیف دیگر روشنفکران مربوط به بورژوا ها و خرده بورژوا ها هستند که اکثر شان در بیرون از افغانستان در غرب زنده گی می کنند. و این تعداد در زمانی که مسایل سیاسی، عقیدتی و یا اتنیکی مطرح شود، یک ژست غیر سیاسی می گیرند و اکثرآ به سیاست های امروزی دولت زیاد تمایل دارند. چون دولت در مذاکرات صلح شریک هست، آنچه از طرف دولت پذیرفته شود، برای آنها هم قابل قبول است و مخالفت شدید با آن ندارند. و طیف دیگری که ما می بینیم روشنفکران چپ هستند یا اپوزیسیون چپ هستند که این اپوزیسیون چپ هم بدو نوع اند. چپ های بورژوا ناسیونالیست که عمده ترین معضل شان اشغال افغانستان توسط آمریکا است.

## متن کتبی مصاحبه...

محرارق کار آنها دفاع از (مام وطن) است. انقلابی بودن را هم آنها در همین رابطه محک می زنند. و زمانی که افغانستان از اشغال رهایی یابد، و امپریالیسم از افغانستان دفع گردد، دیگر مشکل آنها پایان یافته است. ما طیف دیگری هم داریم. چپ ها، سوسیالیست های کارگری، که تفاوت این دو طیف در این است که سوسیالیست های کارگری، مشکل را در رویایی رویی (منافع) طبقات می بینند. آنها مشکلات را محصول تضاد منافع طبقاتی می بینند. آنها خواستار برابری حقوق زن و مرد اند، خواستار آزادی بیان هستند، و تا زمانی که دیکتاتوری بورژوازی در قدرت است، آنها کوشش می کنند که برای جنبش طبقه کارگر و برای طبقه کارگر روشن سازند که متعلق به کدام جنبش هستند و برای کدام جنبش باید فعالیت نمایند. و به این صورت کارگران را از یک فضای مه آلود رهانیده و در زیر پرچم حزب خودش متشکل می نمایند برای (تحقق) آزادی و برابری. در کل من می توانم بگویم که عدم حضور عینی اپوزیسیون چپ در این معادلات سبب شده که راست افراطی در تعاملات سیاسی در افغانستان پیش قدم باشد که به هیچ وجهی به نفع طبقه کارگر و زحمتکشان افغانستان نیست. و درست یکی از دلایلی که دولت با گروه های راست افراطی در این پروژه با هم شده اند، غیابت اپوزیسیون چپ در این معادلات می باشد.

حسین مهر زاد :

متشکرم از شما. به هر حال راست را که توضیح دادید و موقعیتی که دارند، بخشاً منفعت دارند در این سازش. و یک چپ ناسیونالیستی داریم که بیشتر مسأله اش مبارزه بر ضد امپریالیسم به معنای اخص کلمه است و نیرو های مقابلش هر چند ارتجاعی، ناسیونالیستی و قومی باشند، مثل طالبان، آنها را نادیده می گیرند و طبیعتاً همین یکی از اهداف آمریکا در خروج از افغانستان است که هزینه اش را کم بکند با این سازشی که می تواند انجام بدهد و این ها عملاً به دامان ناسیونالیسم، فرقه گرایی و قوم

گرایی، می افتند. اما قبل از آنکه بخواهیم ادامه بدهیم رفیق یونس در این مورد شما توضیحی بیشتری دارید؟ رفیق کبرا توضیح دادند که سوسیالیسم کارگری و چپ کارگری هم هست که مواضع خودش را دارد و مستقل هست و ضد سرمایه داری هست چه از نوع امپریالیستش باشد، چه از نوع ناسیونالیست و قومی و این ها باشد. ولی این جا اگر بخواهم موضوع را بازرتر بکنیم، چقدر در افغانستان، به هر حال همه نیروها در افغانستان که فقط سوسیالیست نیستند، طیف های کارگری، مردمی، فلان ... از یک طرف قبلاً اشاره کردید، هم خودش هم رفیق کبرا که حالا مردم دل خوشی از طالبان ندارند، یعنی پایه اجتماعی ندارند. تا آنجا که من می دانم از یک طرف دولت حاکم هم همین طور، کارنامه بسیار بدی داشته است. بیکاری، فقر شدید، جامعه بیشتر دو قطبی شده. این ها هر کدام چقدر تأثیر دارند بر افکار عمومی؟ چیزی بیشتر از اینکه رفیق کبرا گفتند، دارید برای گفتن؟ به هر حال موقعیت این اپوزیسیون ها تأثیر شان بر این روند قدرت رسیدن طالب ها چه هست؟ و چه کار های می شود کرد، در این رابطه؟

یونس سلطانی :

رفیق، مسایلی را که کبرا جان به آنها اشاره کرد یعنی موقعیت اجتماعی افراد (در گرفتن مواضع شان) بسیار حایز اهمیت است، من موافق هستم. وقتی که ما از اپوزیسیون در افغانستان صحبت می کنیم، مخصوصاً در رابطه با مذاکرات بین الافغانی دوحه و موقفی که در قبال آن دارند، عموماً افراد، فعالین مدنی به طور مثال که از جمله در رابطه با حقوق زنان مبارزه و تلاش دارند، آنها در برزخی از امید و ترس قرار دارند. امید در رابطه به این که بتوانند موقعیت فعلی شان را حفظ نمایند و ترس از برگشت طالب ها با قرائتی که از اسلام دارند، تحجر فکری می که از اسلام دارند، و با برگشت شان موقعیت و امکانات فعلی را که در اختیار دارند، از آنها بگیرند. در بین این افرادی که در پروژه های مختلف به اصطلاح مدنی مشغول کار هستند، ما افرادی داریم که تصور می کنند که حقوق انسان ها در مجموع و مخصوصاً حقوق زن ها در نظر

گرفته شده. فقط اگر ما از یک قرائت فمینیستی به اسلام بنگریم، زن در افغانستان دیگر معضل و مسأله بی ندارد. عده بی هم هستند که به این گونه استدلال می کنند که مردم افغانستان اکثریت شان مسلمان هستند و ما باید به عقاید مردم احترام قایل شویم. ولی مسأله بی را که هر دو (طیف) به آن توجه ندارند، آدم نمی تواند بگوید که آنها به آن توجه ندارند، شاید توجه دارند ولی موقف اجتماعی شان ایجاب می کند و منافع خود شان را در خطر نمی بینند و تصور می کنند که وضعیت به نفع آنها پایان خواهد پذیرفت، این است که آنها دین را در کلیت در نظر ندارند. وقتی که آنها از موقف زنان دین را به نقد می کشند، انتقاد شان محدود می شود به انتقاد از مثلاً فلان ملا، فلان مولوی. ولی نفس مسأله دین سر جایش باقی می ماند. نفس مسأله دین را که در اساس زن و مرد را به دلایل جنسی از همدیگر تفکیک کرده و به اپارتاید جنسی رسمیت می دهد، در نظر ندارند. نفس این مسأله را که دیگر اندیشی در اسلام جرم است و این جرم با گرفتن زنده گی از انسانها پاسخ داده می شود، توجه نمی کنند. و بعد تمام مسایلی را به طالب ها ربط می دهند. خوب اگر طالب مهربان شد، اگر طالب خوب بود، بلاخره ما می توانیم زنده گی را ادامه بدهیم. به هر حال طالب و گروه های اسلامی نماینده یک طرز تفکر هستند. در این رابطه باید دید که (افق دید آنها چیست؟ آیا با این افق دید، آزادی می تواند در یک جامعه متصور باشد؟ زن می تواند به عنوان یک انسان مستقل و برابر در آن جامعه عرض اندام کند؟ با تأسف آن ها به این مسایلی توجه نمی کنند. همان گونه که گفتم اگر آنها بتوانند موقعیت فعلی شان را حفظ کنند، حتی اگر طالب هم بر گردد، برای آنها مشکلی نیست. چون هدف اصلی آنها تغییر در وضعیت کنونی جامعه نیست. حفظ موقعیت و حفظ امکاناتی که در این مدت به دست آورده اند، برای آنها اهمیت دارد. حفظ وضعیت موجود را که حکومت غنی برای آنها

## متن کتبی مصاحبه...

ایجاد کرده است می خواهند. در حالی که می بینیم دولت غنی تفاوت کیفی یی با طالبان از اسلام ندارد. تطبیق شریعت اسلامی در قانون اساسی حکومت غنی ذکر شده. در قانون اساسی تذکر داده شده که هیچ طرز تفکری که مخالف با دین باشد، با اسلام باشد، قابل پذیرش در جامعه نیست. عملاً می بینیم که تفاوت میان آنها وجود ندارد. هدف کسانی که در ساحه این نظام فعالیت دارند، حفظ این نظام است نه ایجاد تغییر در جامعه. یک مثالی به خاطر رسید، وقتی که آزادی زنان مطرح می شود، تصور می شود که در طول این مدت زن ها امکاناتی به دست آورده اند، به درجاتی رسیده اند، مقام هایی به آن ها داده شده است. شاید شما یکی از فجع ترین قتل هایی که در کابل صورت گرفت، زجر کشی خانمی که به جرم سوزاندن آیات قرآن در شهر کابل به فجع ترین شکلی کشته شد. یک زنی که در ادارات دولتی، در بخش امور فرهنگی مقام بسیار بالایی داشت (معاون وزیر)، بلافاصله بعد از قتل فرخنده می نویسد که ما هیچ زمان و توسط هیچ کسی توهین به اسلام را نمی توانیم قبول کنیم. خوب شد که این زن به این گونه به سزای اعمالش رسید. مسأله جنسیت نمی تواند (در امر آزادی زنان) تعیین کننده باشد. اگر زنی باشد و چوکات شریعت و تفکرات طالبانی پیش بروند، وضعیت (زنان) به هیچوجهی نمی تواند به نفع زنان در افغانستان تغییر کند.

حسین مهرزاد:

متشکرم از شما رفیق یونس و رفیق کبرا. وقت ما تقریباً تمام شده ولی بحث های ما تمام نشده. من فکر میکنم که ادامه اش را می توانیم در هفته بعد پیش ببریم. تا اینجا بخش زیادی از مسایلی که مربوط بود به مذاکره صلح بین آمریکا و طالبان را پیش بردیم و امید داریم که بینندگان عزیز نظرات، سوالات و پیشنهاداتی که دارند در این رابطه برای ما بفرستند. به هر حال این بحث باز است و با

توجه به تحولاتی که همه قابل پیش بینی نیست و این روند همچنان ادامه دارد، این بحث طبیعتاً باز هست.

## بخش دوم

حسین مهرزاد:

رفیق کبرا، با شما آغاز می کنم.

در هیأت مذاکره کننده صلح با طالبان، سه زن به نماینده گی از طالبان حضور پیدا کردند. و این در رسانه ها انعکاس پیدا کرد و حایز اهمیت قرار گرفت. به نظر شما این موضوع چقدر حایز اهمیت است؟ چقدر آنها می توانند به صورت واقعی حقوق زنان را نماینده گی کنند؟ و چقدر می توانند در روند مذاکره با طالبان تأثیر گذار باشند و دفاع کنند از حقوق زنان؟

کبرا سلطانی:

با تشکر از شما و من سلام دوباره دارم برای بیننده گان برنامه یی به پیش. من سخنانم را می خواهم ازین جا شروع کنم. همانگونه که شما خودتان هم ذکر کردید این زنان در مذاکرات دوحه با طالبان، نماینده گان دولت افغانستان هستند. این زنان، زنان قدرتمند و پولداری هستند که به خاطر موقف و قدرت شان در دولت افغانستان با طالبان چانه زنی می کنند. آن ها به هیچ وجهی نمی توانند نماینده زنان زحمتکش و زانی باشند که در قصابات افغانستان توسط طالبان شلاق زده می شوند و قصاص اسلامی می گردند. آن زنان در نهایت همان فمینیست های اسلامی یی هستند که از لحاظ عقیدتی با طالب تفاوت اندکی دارند. آنها می روند تا با چانه زنی، سیاست های طالبان را معتدل بسازند، ولی هیچگاهی توجه نمی نمایند به این که زانی که می خواهند انتخاب فردی داشته باشند، در کجای مذهب قرار دارند، تا بتوانند نماینده زنی گردند که از حقوق خود دفاع می کند. از یاد نبریم که یکی از همین زنان نماینده، خانم حبیبه سرابی یکی از نماینده گان مذاکره کننده با رهبر حزب اسلامی، گلبدین حکمتیار است. گلبدین حکمتیار در زمان حکومت ظاهر شاه، زانی که برای حقوق شان در تظاهرات شرکت میکردند، گلبدین حکمتیار به آن زنان اسید می پاشید. همچنان به

زانی که چادر نمی داشتند و یا بیشتر آزاد بودند، بر روی آنها اسید می پاشید. این خانم همه جنایات گلبدین را نادیده گرفته (در معیت دیگر نماینده گان) رفت و با گلبدین توافق کرده و او را به دولت امروز (دولت غنی) ادغام کرد. امروز هم عین کار را با طالبان انجام می دهد، و از طالبان می خواهد او را بگذرانند، همچنان در قدرت باشد. از طالبان نمی پرسد که بر چه اساسی زن افغانستانی را سر می برد، شلاق می زند و قصاص می کنند؟ او روی پلاتفرم اساسی روی این معضلات زنان صحبت نمی کند.

خانم فوزیه کوفی (من دو سه روز قبل مصاحبه او را در بی بی سی دیدم) میگوید که سه سال می شود برای آزادی زن کار می کنم و انتظار دارد جایزه صلح نوبل را به او بدهند. ولی او فراموش کرده که زنان افغانستان صد سال است که مبارزه می کنند. زن افغانستانی در بدترین شرایط اختناق طالبی، در زیرزمینی ها به آموزش و پرورش و تدریس مشغول بودند. جایگاهی را که زنان افغانستان امروز می خواهند داشته باشند، بر اساس مبارزات آنهاست. درست است که آن مبارزات زنان منسجم و بر اساس پلاتفرم مشخصی نبوده، ولی به صورت پراکنده همیشه وجود داشته است. فراموش نمی کنیم دختری را که به خاطر حفاظت از جسمش در میان اجتماع، لباس آهنی را بر تن کرده بود. این خود نوعی از مبارزه در مقابل روابط اجتماعی و سنت های حاکم و زن ستیزانه در جامعه است. زانی که در مذاکرات دوحه هستند هیچگاه از حقوق پایه یی زنان صحبت نمی کنند. از حفظ امتیازات زنان قدرتمند و پولداری که امروز به صورت سیمبولیک در مذاکرات هستند صحبت می کنند. این زنان برای زنان افغانستان فوق العاده مضر و مخرب هستند. این زنان همان تیغ های دو سره یی هستند که از یک سو به صورت سیمبولیک در جامعه بین المللی نشان می دهند که زنان افغانستان هم در این مذاکرات هستند و از طرف دیگر وسایل خاموش کننده زانی هستند که از ادامه در صفحه ۱۶

# افکار زن ستیزانه محمد

قسمت اول



نوشته صمیم آزاد

مدافع دین اسلام اند، توصیه می کنم که این احادیث را بخوانند و راجع به اینها عمیقاً تأمل و تعقل نمایند. اسلام اصیل شامل آیات قرآن و سنت های محمد، خلفای راشدین و امامان می شود. ملاها، مولوی ها و جریانات اسلامی آیات قرآن و سنت های محمد را مقدس دانسته و آنها را آموزش می دهند. در کنار نقد آیات قرآن، باید احادیث هم به نقد کشیده شده و آگاهی مردم بالا برده شود تا ویروس های دینی تضعیف بشوند. به احادیث ذیل توجه فرمایید:

## ۱- برای جلوگیری از رفتن زنان به بیرون، آنها را بی لباس نگه بدارید!

بخش زیادی از ملاها می خواهند و توصیه می کنند که زنان در خانه بمانند و مشغول کارهای خانه شان باشند. همچنین، گروه های اسلامیت تلاش می کنند که زنان را خانه نشین بسازند. محمد نیز می خواست که زنان در خانه بمانند و مشغول کارهای خانه شان باشند. او خوش نداشت که زنان به بیرون از منزل رفته و کار و فعالیت نمایند. برای جلوگیری از رفتن زنان به بیرون از منزل، محمد به پیروانش (مردان مؤمن) دستور داده است که زنان شان را بی لباس نگاه بدارند؛ زیرا وقتی زنان بی لباس باشند، آنها در خانه می مانند و بیرون رفته نمی توانند. و اما اگر زنان لباسهای زیاد و زینت کامل داشته باشند، آنها علاقه مند به بیرون رفتن می شوند.

هم اکنون بخشی از زنان جوامع اسلام زده در بیرون از منزل کار می کنند و درآمد دارند. آنها نیاز به پول همسران شان ندارند. آنها می توانند بدون کمک مالی همسران شان برای خود هر نوع لباس بخرند. پس سوال مطرح می شود که آیا محمد می خواهد چنین زنان را هم در خانه محبوس نماید؟!

ادامه در صفحه ۱۴

آله می باشد. این کتاب در دو قسمت احادیث و خطبه ها، تنظیم شده است. علت نامگذاری این مجموعه وزین به نهج الفصاحه به خاطر حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرموده اند: «انا افصح العرب؛ من فصیح ترین فرد عرب هستم». مؤلف سخنان پیامبر را در موضوع فضیلت و اخلاق آورده و از آوردن احادیث فقهی و... خودداری کرده است. (دانشنامه اسلامی، نهج الفصاحه (کتاب)، معرفی اجمالی کتاب)

اسلام گرایان شیعه مذهب ادعا می کنند که احادیث نهج الفصاحه، احادیث محمد اند. قبل از نقد احادیث «نهج الفصاحه» باید یادآور شوم که وقتی با مسلمانان سنی مذهب بحث نموده و احادیث «نهج الفصاحه» را نقد بکنیم، آنها می گویند که احادیث نهج الفصاحه، احادیث جعلی اند. اما وقتی با مسلمانان شیعه مذهب بحث نموده و احادیث «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» را نقد بکنیم، آنها نمی پذیرند و آن احادیث را غیر معتبر و جعلی می دانند. باید به فرقه گرایان اسلامی گفت که اول بروید اختلافات میان فرقه ای خودتان را حل بکنید و آنگاه بیاید با بیدینان، کمونیست ها، آتئیست ها و منتقدان دین تان جدل نمایید.

نهج الفصاحه در ایران منتشر شده است. این کتاب مورد قبول شیعه مذهبان است. در این کتاب ۳۲۲۷ حدیث محمد گردآوری شده اند. بخش زیادی از احادیث محمد که راجع به زنان گفته شده اند، در این کتاب آمده اند. من سعی می کنم که همه و یا اکثر احادیثی که راجع به زنان در این کتاب آمده اند نقل و نقد بکنم.

همچنین، برخی از احادیثی را که در مورد زنان در کتاب های «صحیح بخاری، مختصر صحیح بخاری و صحیح مسلم» آمده اند هم نقد خواهیم کرد. به زنان و دخترانی که

عنوان این مقاله «افکار زن ستیزانه محمد» است. زن ستیزی چه معنی می دهد؟ زن ستیزی پدیده ایست که در آن زنان مورد تبعیض، تنفر و خشونت واقع می شوند. افراد و جریاناتی که افکار زن ستیزانه داشته باشند، علیه زنان نفرت پراکنی می کنند، خشونت اعمال می کنند، زنان را توهین و تحقیر می کنند و می کوشند تبعیض جنسیتی را در خانواده و جامعه حفظ و گسترش بدهند. چنین اشخاص و جریانات «زن ستیز» اند.

ویکی پدیا «زن ستیزی» را چنین تعریف می کند: "زن ستیزی (به انگلیسی: misogyny) نوعی پدیده اجتماعی است که در آن زنان مورد تبعیض یا تنفر واقع گردیده، یا غیر قابل اعتماد دانسته می شوند.

زن ستیزی در پیوند با خشونت علیه زنان است. چنانکه آدرین ریچ، زن ستیزی را «دشمنی و خشونت سازمان یافته، نهادینه شده و شکل عادی به خود گرفته علیه زنان» تعریف میکند. " (زن ستیزی - ویکی پدیا، دانشنامه آزاد) پس، مطابق به تعریف فوق، محمد یکی از زن ستیزترین پیشوایان دین اسلام بوده است. افکار محمد را از روی احادیث و سنت هایش می توان تشخیص داد. یکی از کتابهای مهم اسلامی، کتاب «نهج الفصاحه» است. ویکی پدیا راجع به این کتاب می نویسد: "نهج الفصاحه کتابی است که حاوی کلمات قصار و خطبه های محمد بن عبدالله در اخلاق و فضایل اخلاقی است که به کوشش ابوالقاسم پاینده گردآوری و ترجمه شده است. دلیل نام گذاری این مجموعه به نهج الفصاحه به سبب گفته ای از محمد است که گفته است: «انا افصح العرب» یعنی "من فصیح ترین فرد عرب هستم". (ویکی پدیا، دانشنامه آزاد، نهج الفصاحه)

سایت «دانشنامه اسلامی» نیز راجع به کتاب «نهج الفصاحه» چنین اظهار نظر کرده است: "کتاب نهج الفصاحه، مشتمل بر روایات و کلمات حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و

## افکار زن ستیزانه محمد

به نظر من زنان حق دارند که به خانه های دوستان و اقارب شان بروند. آنها حق دارند که در خارج از منزل کار و فعالیت نمایند. آنها حق دارند که برای گردش، سیاحت، خرید، ورزش، تجارت، کنسرت، تماشای مسابقات ورزشی، آموزش و غیره به بیرون از منزل شان بروند. هیچ کس و هیچ جریانی حق ندارد که مانع رفتن زنان به بیرون از منزل بشود. هیچ کس و هیچ جریانی حق ندارد که محدودیت برای زنان وضع نماید. محمد یک شخص زن ستیز بوده که به پیروانش دستور داده است که آنها را بی لباس بگذارند تا آنها به بیرون از منزل نروند. به احادیث ذیل توجه فرمایید:

۱- استعینوا علی النساء بالعری فإن إحداهن إذا كثرت ثیابها و أحسنت زینتها أعجبها الخروج. ترجمه: از بی لباسی برای نگه داری زنان [در خانه] کمک جوئید؛ زیرا زن وقتی لباس فراوان و زینت کامل دارد مایل به بیرون رفتن است. (نهج الفصاحه، حدیث ۲۸۲، فایل pdf)

۲- أعررو النساء یلزم من الحجال. ترجمه: زنان را بی لباس بگذارید تا در خانه بمانند. (نهج الفصاحه، حدیث ۳۴۳، فایل pdf)

۲- زنان محکمترین سلاح و دام های شیطان اند! از نظر محمد، زنان سلاح یا وسیله و دام مطمئن شیطان بوده و باید از آنها ترسید. به این معنی که شیطان در کمین مردان مؤمن است و مردان را توسط زنان ضربه می زند. به عبارت دیگر، شیطان با استفاده از زنان، مردان را فریب می دهد و به گمراهی و کج راه می برد. شیطان با استفاده از زنان زنده گی دنیوی و آخروی مردان را تباه و نابود می کند. از نظر محمد شیطان یک موجود خیلی مضر و خطرناک است و به همین خاطر به مؤمنان هشدار می دهد که از دنیا بترسند و از زنان بپرهیزند. چونکه زنان با اطمینان ترین وسیله و دام شیطان بوده و شیطان برای صید/ شکار مؤمنان از زنان استفاده می کنند.

خیلی عجیب است! وقتی مردان بالای خود کنترل نمی داشته باشند و به اصطلاح به فساد و گمراهی و انحراف کشیده می شوند، آنگاه زنان مقصر خوانده می شوند، توهین و تحقیر می شوند، نکوهش و سرزنش می شوند و دام و سلاح شیطان خوانده می شوند. سوال مطرح می شود که اگر شیطان اینقدر مقتدر، مضر و خطرناک است، پس چرا خدای ادیان ابراهیمی آن را خلق کرده است؟!

به اعتقاد من شیطان وجود عینی ندارد. هیچ نوع شواهدی برای اثبات وجود شیطان وجود ندارد. فریب خوردن، به انحراف رفتن، فاسد شدن و دست به اعمال بد زدن ربطی به شیطان ندارد. به علاوه، هم مردان و هم زنان فریب می خورند، به انحراف می روند، فاسد می شوند و مرتکب اعمال زشت و خلاف می شوند. سلاح و دام شیطان توصیف شدن زنان توسط محمد، فحاشی به زنان، توهین به زنان و بی حرمت ساختن زنان است. به احادیث ذیل توجه فرمایید:

۱- اتقوا الدنيا و اتقوا النساء فإن ابلیس طلاع رصا و ما هو بشیء من فحوخه بأوثق لصیده فی الأقیاء من النساء. ترجمه: از دنیا بترسید و از زنان بپرهیزید؛ زیرا شیطان نگران و در کمین است و هیچ یک از دام های وی [شیطان] برای صید پرهیز کاران مانند زنان مورد اطمینان نیست. (نهج الفصاحه، حدیث ۵۱، فایل pdf)

۲- أوثق سلاح ابلیس النساء. ترجمه: محکمترین سلاح شیطان زنانند. (نهج الفصاحه، حدیث ۹۷۰، فایل pdf)

۳- الشبَاب شعبه من الجنون و النساء حباله الشیطان. ترجمه: جوانی شعبه ای از دیوانگی است و زنان دام شیطانند. (نهج الفصاحه، حدیث ۱۷۹۲، فایل pdf)

۴- النساء حباله الشیطان. ترجمه: زنان دامهای شیطانند. (نهج الفصاحه، حدیث ۳۱۵۳، فایل pdf)

### ۳- ممنوعیت آرایش کردن و معطر یا

#### خوشبو کردن زنان در اسلام

ملاها و اسلام گرایان مخالف آرایش کردن و معطر کردن زنان اند. آنها زنانی را که آرایش می کنند و به

بیرون از منزل می روند، توهین و تحقیر نموده و هرزه و فاحشه توصیف می کنند.

محمد نیز مخالف آرایش کردن و معطر کردن زنان بوده است. او زنان را از معطر کردن و خوشبو کردن منع نموده است. او گفته است که اگر زنی خود را معطر و خوشبو بکند و هیچ نظری هم به مردان دیگر نداشته باشد و فقط از کنار مردان بگذرد و یا در جمع مردان ظاهر بشود که بوی خوش اش را احساس بکنند، زناکار می شود! همچنین، اگر زنی برای کسی به جز شوهرش خود را معطر و خوشبو بکند، مایه ی آتش و عار است! زنانی که خود را آرایش می کنند توسط محمد متکبران و منافقان خوانده شده و جایگاه شان آتش جهنم تعیین شده است. او دستور داده است که زنان باید فقط برای شوهران شان آرایش و معطر بکنند.

این گفته های محمد نشان می دهد که او خیلی متعصب و حسود بوده است. او از ترس اینکه زنانش معطر نکنند و بوی خوش ندهند تا مردان دیگر بوی خوش شان را احساس کرده و به فکر سو استفاده جویی از آنها نشوند، این سخنان را زده است.

به نظر من آرایش کردن، معطر کردن و خوشبو کردن حق زنان است. زنانی که خود را آرایش می کنند، آنها زیباتر می شوند. اگر هم زیباتر نشوند، حق دارند که آرایش و معطر بکنند. ممنوعیت آرایش و خوشبویی، بی اختیاری زن، سلب آزادی زن و مخالفت با زیبایی و خوشبویی زن است. فقط آدم های متعصب، حسود، عقبمانده و کهنه فکر مخالف آرایش، زیبایی و خوشبویی زنان اند. به احادیث ذیل توجه فرمایید:

۱- إذا استعطرت المرأة فمرت علی القوم لیجدوا ریحها فیهی زانیه. ترجمه: اگر زنی خود را معطر کند و بر مردمی بگذرد که بوی او را دریابند، زناکار است. (نهج الفصاحه، حدیث ۱۷۷، فایل pdf)

۲- إذا تطیبت المرأة لغير زوجها فآئما هونار و سئار. ترجمه: وقتی زنی برای کسی جز شوهر خود، بوی خوش بکار برد، مایه آتش و عار است. (نهج الفصاحه، حدیث ۱۸۸، فایل pdf)

## افکار زن ستیزانه محمد

۳- *آیما امرأه استعطرت ثم خرجت فمرت علی قوم لیجدوا ریحها فهی زانیه و کلّ عین زانیه*. ترجمه: هر زنی عطر بزند و بیرون رود و بر گروهی بگذرد که بوی او را دریابند زنا کار است و هر دیده زنا کار است. (نهج الفصاحه، حدیث ۱۰۱۹، فایل pdf)

۴- *خیر نسائکم الولود الودود المواسیه المواتیه إذا اتقین الله و شرّ نسائکم المتبرجات المتخیلات و هنّ المنافقات لا یدخل الجنه منهنّ إلا مثل الغراب الأعصم*. ترجمه: بهترین زنان شما زن بچه آور مهربان است که شریک و مطیع شوهر باشد اگر از خدا بترسند و بدترین زنان شما آرایش کنان و متکبرانند و آنان منافقاند و از آنها جز باندازه کلاغی که خط سفید بگردن دارد بیهشت نمیروند. (نهج الفصاحه، حدیث ۱۵۳۵، فایل pdf)

۵- *کلّ عین زانیه و المرأه إذا استعطرت فمرت بالمجلس فهی زانیه*. ترجمه: هر چشمی زناکار است و زن وقتی خوشبو شود و بر انجمنی بگذرد زناکار است. (نهج الفصاحه، حدیث ۲۱۵۷، فایل pdf)

### ۴- از نظر محمد، زنان اسیر مردان اند!

از نظر اسلام گرایان، زنان مملوک و اسیر مردان بوده و از خود اختیار و آزادی ندارند. از نظر محمد هم زنان انسانهای مستقل و دارای صلاحیت، اراده و اختیار نیستند، بلکه آنها مالکانی دارند و پدران، برادران و شوهران شان مالکان و اختیار داران شان اند. محمد به پیروانش هشدار می دهد که از خدا بترسند، چونکه زنان پیش ایشان اسیر اند. در اینجا محمد زن را که باید شریک زنده گی و همسر مرد باشد، اسیر مرد می خواند. اسیر به کسی گفته می شود که در دام کسی باشد و هیچ گونه اختیار، اراده و آزادی نداشته باشد. به عبارت دیگر، اسیر مانند بنده/ برده است که مالک دارد و هیچ گونه اختیار و آزادی از خود نمی داشته باشد.

به نظر من زنان اسیر مردان نیستند. آنها انسانهای مستقل و دارای اراده و اختیار اند. هیچ کس و هیچ جریانی حق ندارد که آنها را به بند بکشد، خود را مالک ایشان بداند و علیه ایشان خشونت اعمال نماید. زنان توسط نظام طبقاتی، دین و مذهب و نظام مردسالاری به بند کشیده شده اند. برای رهایی زنان باید زنان و مردان برابری طلب هم علیه نظام طبقاتی مبارزه نمایند و هم علیه دین و مذهب و سیستم مردسالاری. به حدیث ذیل توجه فرمایید:

*اتقوا الله فی النساء فإنهن عندکم عوان*. ترجمه: درباره زنان از خدا بترسید که آنها پیش شما اسیرند. (نهج الفصاحه، حدیث ۴۶، فایل pdf)

### ۵- ممنوعیت شکایت و رفتن زنان از خانه بدون اجازه شوهران

در اسلام رفتن زنان به بیرون از منزل بدون اجازه شوهران شان جداً ممنوع شده است. محمد می گوید که اگر زنی بدون اجازه شوهرش از خانه اش بیرون برود، مورد خشم خداوند قرار می گیرد. این گفته محمد نشان می دهد که هم خودش و هم خدای موهومش بیرون رفتن زنان از خانه شان بدون اجازه شوهران شان را منع نموده و در صورتی که آنها بدون اجازه شوهران شان بیرون بروند، خدای شان خشمگین می شود.

همچنین، محمد می گوید که اگر زنی برای شکایت از شوهرش بیرون برود، آن زن دشمن (دشمن محمد) است. محمد می خواست زنان از شوهران شان شکایت نکنند. هر قدر زنان ستم ببینند و رنج و بدبختی بکشند، باید ساکت بوده و تحمل بکنند. در حقیقت، محمد زنان ساکت، مطیع، سر به زیر و کم توقع را دوست داشته است.

به علاوه محمد می گوید که اگر زنی دور از بستر شوهرش شبی را سپری نماید، فرشتگان تا صبح وی را لعنت می کنند. وی سپری کردن زنان به دور از بستر شوهران شان را به شدت سرزنش و قدغن کرده است.

به نظر من زنان حق دارند که از رفتار زشت، غیر انسانی و خشونت آمیز شوهران شان شکایت نمایند. زنان حق دارند که بدون اجازه شوهران شان بیرون بروند. زنان حق دارند که در خارج از منزل کار و فعالیت نمایند. مردان حق ندارند که بدون خواست و رضایت زنان شان، آنها را مجبور به همبستر شدن و سکس بکنند. زنان حق دارند که دور از بستر شوهران شان بخوابند. در صورتی که مردان همسران شان را مجبور به همبستر شدن و سکس بکنند، این عمل شان تجاوز جنسی محسوب می شود و باید مورد پیگرد، محاکمه و مجازات قرار بگیرند. به احادیث ذیل توجه فرمایید:

۱- *آیما امرأه خرجت من بیتها بغیر إذن زوجها کانت فی سخط الله تعالی حتی یرجع إلی بیتها أو یرضی عنها زوجها*. ترجمه: هر زنی که بدون اجازه شوهر از خانه خود بیرون رود مورد خشم خداست تا به خانه بر گردد یا شوهرش از او راضی شود. (نهج الفصاحه، حدیث ۱۰۲۰، فایل pdf)

۲- *إذا باتت المرأه هاجره فراش زوجها لعنتها الملائکه حتی تصبح*. ترجمه: وقتی زنی دور از بستر شوهر خود شب را به روز آورد، فرشتگان تا صبح او را لعنت کنند. (نهج الفصاحه، حدیث ۱۸۷، فایل pdf)

۳- *آتی لأبغض المرأه تخرج من بیتها تجرّ ذیلها تشکو زوجها*. ترجمه: من از زنی که از خانه خود دامن کشان برای شکایت از شوهرش بیرون شود نفرت دارم. (نهج الفصاحه، حدیث ۹۶۰، فایل pdf)

۲۴ سپتمبر ۲۰۲۰

اگر باور مذهبی نابرابری و سیه روزی مردم را با توسل به ادراکات خرافی و غیرعقلایی پاسخ می دهد، ناسیونالیسم و قومگرایی با توسل به نژاد، خون، میهن، پرچم و سرود می خواهد به مساله پاسخ بدهد. در جامعه و مناسباتی که هویت جمعی و انسانی انسان از او گرفته می شود و زندگی بی معنی می گردد، در فرجام ناسیونالیسم و مذهب احساس جمعی کاذب را به مردم القاء می کند.

## متن کتبی مصاحبه...

حقوق اساسی زنان در اجتماع دفاع می کنند.

حسین مهرزاد:

منون هستم از شما و توضیحاتی که دادید. بر می گردیم به نقش طالبان در قدرت.

رفیق یونس! شما فکر می کنید که بلاخره در نهایت، با توجه به مجموع مؤلفه ها، آیا یک ساختار حکومتی مطلوب طالبان در افغانستان می تواند شکل بگیرد یا نه؟ یعنی منظوم طبیعتاً همه چیزها قابل پیش بینی نیست. مؤلفه های بسیاری در کار هستند. اولاً همان گونه ای که در هفته پیش صحبت کردیم، در مورد قدرت آمریکا، منفعی که در این سازش دارند، نقش دولت افغانستان، موقعیتی که مردم دارند، نقشی که سوسیالیست ها دارند، جریان های اپوزیسیون بخشاً سازش کار و منفعت هایی که در این موضوع دارند. یک وجوه مختلفی در کار هست. در واقع از زوایای مختلف به این موضوعات برخورد می شود. اما به هر حال طالبان با قدرت نظامی ای که حالا چهار دهه دارد می جنگد، یک نیروی سر بر آورده از قرون وسطی با برنامه های ماقبل سرمایه داری. به هر حال در میز مذاکره هستند و در آستانه کسب قدرت. چقدر ممکن است که یک چنین چیزی در افغانستان شکل بگیرد؟

یونس سلطانی:

با سلام مجدد خدمت شما و بیننده گان عزیز. قبل از پرداختن به این سوال یک نکته را در رابطه با سوالی که از کبرا پرسیدید می خواهم اضافه کنم. و در رابطه با حضور سه زن در مذاکرات دوحه. یک نکته که از نظر من زیاد اهمیت دارد این است که طالب ها بارها در جریان مصاحبه هایشان گفته اند که آنها به حقوق زن در چار چوب قوانین اسلام و شریعت پابند هستند. ولی معضل اصلی این است که این شریعت اسلامی که طالبان بر اساس آن به زنان حق می دهند، چه حقوقی

را برای زنان نشانی کرده اند؟ آیا زنان حق دارند به عنوان یک شهروند، صرف نظر از جنسیت شان، حق برابر با یک مرد را داشته باشند؟ زنان حق انتخاب را دارند؟ زنان می توانند در اجتماع ظاهر شده و مثلاً در رابطه با حقوق شان، در رابطه با مطالباتی که به عنوان یک انسان دارند، اقدام کنند؟ آنها با تأسف هیچگاهی نفس مسأله شریعت را زیر سوال نبرده اند و فقط خواست های شان از جنس عدالت خواهی در محدوده قانون اساسی افغانستان است که در آنجا هم در صدر قوانین احترام به شریعت و قوانین اسلام قرار دارد. ( امری ) که حتی در تقابل با حقوقی است که دموکراسی بورژوازی به مردم داده است، چه برسد به آزادی کامل زن ها.

در ارتباط با طالب ها و مسأله خریدن آن ها به قدرت، با تأسف وضعیت به گونه ای است که آمریکا و شرکای بین المللی اش، می خواهند خواسته ای را که طالبان سهمی در قدرت سیاسی در افغانستان داشته باشند، عملی نمایند. موجودیت آمریکایی ها، اشغال نظامی افغانستان، موجودیت طالب ها به عنوان گروهی که می خواهند شریعت را در افغانستان پیاده نمایند، مخالفین بسیار زیادی در افغانستان دارند. از نظر عددی تعداد این مخالفین خیلی زیاد است. مخالفین بالقوه در برابر این خواست های آمریکا و طالبان. ولی با تأسف از نظر سیاسی انسجامی به این مخالفت داده نشده. مخالفت ها متشکل نیستند. هر کس در بخش خود مصروف مبارزه علیه دولت و علیه طالب ها و تحکیم هژمونی اسلام در افغانستان هستند. آن چیزی که من به آن باور دارم این است که با وصف موجودیت قدرت نظامی طالبان، ادامه قدرت طالبان در افغانستان به هیچ وجهی ممکن نیست. من به آزادی ای که مردم به آن نیاز دارند معتقد هستم. و باور دارم که با انسجام مخالفان بالقوه طالبان و دولت ازین کار جلو گرفته می شود. من به این معتقد هستم که این کار می تواند به سر انجام مثبت به نفع مردم به پایان برسد.

حسین مهرزاد:

متشکر از شما. همین گونه که گفتید این طور به نظر می رسد که پوتانسیل قوی یی وجود دارد در مخالفت با طالب ها و روندی که آنها را به قدرت می رساند و سازشی که دارد صورت می گیرد و برخلاف نهاد های قدرت، حتی اپوزیسیون های راست و ناسیونالیست، این نیروی عظیم در جامعه است. منتهی نقطه ضعفش فقدان تشکله است و این که بتواند حول نه به طالبان، نه به آمریکا متشکل شوند. حال در هر بخشی از جامعه که هستند، جنبش زنان، دانشجویان، کارگران، زحمت کشان. به هر حال امکان این هست به نظر شما که این ها یک مقداری متشکل شوند، یکمقداری سازمان دهی شوند، تا بتوانند صدای شانرا رسا تر به جامعه، به بخش های دیگر جامعه برسانند و اساساً اعتراضات شان را بتوانند جمعی تر انجام بدهند. به هر حال ما دیده ایم و شاهد بوده ایم که در افغانستان در زمان های مختلف تظاهراتی بوده، تجمعاتی بوده. این ها انعکاس خیلی بیشتری داشته در خود جامعه تأثیر گذاشته، نیروها و آدم های بیشتری را حتی در خارج از افغانستان جذب کرده. در رابطه آن گونه که من استنباط می کنم، من موافق هستم با شما، منسجم شدن آنها، متشکل شدن شان که می تواند بازدارنده گی خیلی قوی ایجاد کند و اگر بشود اسمش را گذاشت، یک جامعه را سه قطبی نماید. اگر طالبان یک قطب هست و آمریکا و دولت یک قطب دیگر، این ها سر نوشت را رقم نزنند. قطبی که مخالف هست و دست پائینی ها هستند، این ها بتوانند متشکل و جمعی فعالیت نمایند. اما در ادامه، باز مخاطب شما هستید رفیق یونس، به این سوال می خواهم که رفیق کبرا هم جواب بدهد، به هر حال چون موضوع مهمی است زیاد باید به آن پرداخته شود. اساساً و در نهایت استراتژی سوسیالیست های کارگری، یعنی به معنی واقعی سوسیالیست هایی که کارگری هستند، ما شما را می شناسیم. به عنوان یک گروه و سازمان سوسیالیستی در افغانستان چه استراتژی را در پیش دارند؟ من منظوم این است که یک، خوب در تیوری است که نشان می دهیم، توضیح می دهیم، در بخش زیادی از صحبت



## به بهانه پاسخ به یک تبصره و یک ادعا

این متن قبلاً در فرم دیگری و در پاسخ به یکی از رفقا که پای متن نوشته شده از جانب من در مورد ضرورت الترناتیو چپ و سوسیالیستی و دلایل نبود آن در جامعه افغانستان اظهار نظر کرده بود و در فیس بوک انتشار یافته نوشته شده بود و اینک آن را با اندک تغییراتی در این قالب خدمت خواننده گان گرامی نشریه سوسیالیسم کارگری تقدیم می‌دارم.



جنگ طبقاتی می‌شود که پیامدش از پیش روشن است. این جنبش هم مانند هر جنبش اجتماعی دیگری به تئوری های رهنمای خود و به حزب خودش نیاز دارد. چیزی که مطلب مورد "نقد" از جانب شما آن را بیان و مطرح می‌کند ضرورت و تلاش در جهت سرو سامان دادن به آن است؛ این روشن است که داشتن تئوری به تنهایی امر کافی نیست، همان‌طور که به لحاظ تاریخی برای بورژوازی در مصاف تاریخی اش با فئودالیسم چنین نبوده است. بر این اساس برای محقق شدن امر پیروزی و به زیر کشیدن سلطه طبقاتی بورژوازی طبقه کارگر به حزب کمونیستی مسلح به مارکسیسم و به معنی دقیق کلمه به تبیین مارکسی از امر مبارزه طبقاتی نیازمند است نه تعبیر التقاطی از مارکسیسم. بنابراین برای ما پرداختن به تئوری یک امر صرفاً معرفت شناسانه و یک فعالیت آکادمیک نیست.

در موقعیت کنونی که سرمایه‌داری جهانی و قدرت‌های منطقه‌ای دارند بار دیگر البته تحت عنوان "صلح" و قطع "مخاصمه" امارت اسلامی سرمایه را بر کرده مردم به ویژه کارگران، فرودستان و تهی‌دستان تحمیل می‌نمایند و منافع و خواست‌های آن‌ها در معادلات اجتماعی و سیاسی جاری نماینده‌گی نمی‌شود است که بیشتر از هر زمانی امر تشکل، سازمان‌یابی و تحزب طبقه کارگر که مورد بی‌توجهی فعالان و کنشگران مدعی چپ و سوسیالیست قرار داشته است، ضروری می‌باشد. تحزب و سازمان‌یابی طبقه کارگر و تلاش در جهت براندازی سیستم کارمزدی یکی از آن نقاط گرهی و مهم تئوری مارکسیستی است که باید در افغانستان از زیر آوار تحریفات و شکست هر دو نحله چپ بورژوا-ناسیونالیست و خرده بورژوازی بیرون آورده شود. چپ افغانستان در بهترین حالت یک نیروی

تئوری "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" رجعت نموده اید و بر همین اساس است که از ما می‌خواهید که با به کار برد "شعار مرگ بر امپریالیسم و سگ های زنجیری اش" نشرات مان را تزیین کرده و در این عقب‌گرد شما را همراهی نماییم.

خلاصه کلام داوری شما نسبت به مواضع و درک من بر یک پیش‌فرض غیرواقعی استوار است که آرزو را جای واقعیت عینی قرار می‌دهد. من به عنوان یک فعال کارگری سوسیالیست به سوسیالیسم کارگری به عنوان یک جنبش اجتماعی واقعی نگاه می‌کنم و این نگاه به هیچ صورت و به هیچ وجه از سر درک مکتبی و اعتقاد ایدئولوژیک سرچشمه نمی‌گیرد. همان‌گونه که مارکس و سایر پیشروان و رهبران جنبش سوسیالیستی گفته‌اند، و ما نیز بدان قایل هستیم، کمونیسم یا سوسیالیسم کارگری جنبش اجتماعی موجود در طبقه کارگر است. طبقه کارگر دوران معاصر، علی‌الرغم سنگینی بار شکست تجربه انقلاب کارگری اکتبر، گنجینه و اندوخته عظیم تئوریک و تجارب مبارزاتی را در دسترس دارد که می‌تواند از آن در جهت خودآگاهی اش بهره‌جسته و در امتداد آن به غنای آن در وضعیت و شرایط جدید همت بگمارد. چنان که می‌دانیم مارکس به وضاحت تمام بیان نموده است اگر جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر به خودآگاهی دست یابد در آن صورت است که می‌تواند متحزب و متشکل گردد و برای این که متشکل و متحزب شود و برای رفع و دفع موانع سر راه مبارزه اش و مهمتر از آن برای تحقق امر رهایی و سازماندهی انقلاب کمونیستی باید به تئوری پردازد و خودش را با تئوری انقلابی مسلح سازد در غیر آن در مصاف طبقاتی با بورژوازی پراکنده، غیر متشکل و غیر مسلح وارد

... سپاس گزارم از حضور گرم تان در این صفحه و ممنون از این که در مورد آن متن کوتاه که بخشی از یک مطلب بلند نشر شده از این قلم است ابراز نظر نموده اید. همچنان جا دارد تا به سهم خویش از مشارکت و سهم‌گیری رفقای عزیز دیگری... نیز ابراز سپاس نمایم. اما در مورد گفته‌ها و اظهارات تان؛ بایست یادآور شوم که چنین به نظر می‌رسد که شما کاری به واقعیت‌های عینی، مضمون و محتوا و پیام مطلب مندرج ندارید و صرفاً خواسته اید که فارغ از آن اعلام موضع نمایید و از یک آرزو و امر استراتژیک (انقلاب قهری کمونیستی) حرف بزنید که با هزار افسوس و حرمان هنوز ملزومات و ابزار تحقق آن یعنی وجود طبقه کارگر سازمان یافته و متحزب، با توجه به واقعیت‌های عینی جامعه افغانستان، شکل نیافته است و من در آن مطلب تلاش کرده‌ام که به ضرورت و دلایل نبود آن پردازم. من به عنوان یک سوسیالیست که نقطه عزیمت اش در هر مورد و زمینه‌ی واقعیت عینی است به جامعه، معضلات و مسایل آن از آن میان موقعیت طبقه کارگر نگاه کرده و می‌کنم.

برخلاف ادعای شما من به دموکراسی بورژوازی و روایتی که شما از آن مطرح کرده و به ما الصاق نموده اید باور ندارم و در همه فعالیت‌های سیاسی ام از منظر و جایگاه روشن طبقاتی نسبت به همه تحولات اجتماعی در تقابل با نهادهای بورژوازی، قدرت حاکمه و مناسبات کاپیتالیستی و چپ‌های بورژوا-ناسیونالیست در افغانستان موضع‌گیری نموده‌ام و همه آن‌ها هم کتباً در دسترس‌اند. این شما هستید که به اصل خویش یعنی جنبش چریکی و فداییسم و

## به بهانه پاسخ به...

دموکراسی خواه بوده و است؛ و طبقه و مبارزه طبقاتی نه در گذشته برایش این جایگاه را داشته و نه هم امروز.

در ضمن باید یادآور شوم که ابراز نظر شخصی به اسم "عثمان حریری"، یکی از فعالان قدیمی جنبش چپ مائوئیستی، پای متن مورد بحث و در مجادله با شما (حمید قربانی) که در ادامه آن را ملاحظه می‌فرمایید، مهر تأییدی است مستند بر آنچه که من گفته و نوشته‌ام:

"آیا شما خبر ندارید که در کشور ما طبقه ای بنام کارگر (طبقه کارگر) وجود خارجی ندارد ما در کشور خود به طور عمده طبقه دهقان داریم که موجودیت این طبقه اجتماعی مربوط و منوط به موجودیت شیوه تولید قرون وسطائی فیودالی در کشور ما می‌باشد و متأسفانه به دلیل فقدان صنایع کارخانه ای، از وجود طبقه ای بنام کارگر نمیتوان حرف زد و اگر کارگری هم وجود داشته باشد آنقدر ناچیز است که نمیتوان آن را طبقه یا حتی قشر بشمار آورد، پس حالا وظیفه انقلاب سوسیالیستی که شما از آن حرف می‌زنید، بدوش طبقه دهقان می‌افتد البته بطور عمده، اینکه شما از مارکس و غیره رهبران بین‌الملل اول نقل قول مینمائید طوری که خودتان هم اذعان دارید آنها از انقلاب کارگری حرف زده اند زیرا در آن وقت وظیفه تاریخی پرولتاریا به انجام رساندن انقلاب بود البته باز هم بطور عمده، در آن زمان طبقه بنام دهقان در اثر انقلاب های صنعتی در کشور های عمده سرمایه داری عملاً از بین رفته بود و بهمین جهت جبر تاریخ وظیفه انقلاب را به دوش کارگران محول کرده بود، حال اینکه چرا درین کشورها انقلابهای کارگری صورت نگرفت و اگر هم صورت گرفت موجب

قدرت گیری بورژوازی شد، این موضوع کاملاً علحیده است، حال این سوال مطرح می‌شود که آیا این طبقه دهقان که سر و کارش با عقبمانده ترین وسایل تولید می‌باشد و بهمین جهت فرهنگ و شعور سیاسی عقب مانده متناسب با این شیوه تولید را دارا می‌باشد چه کاری می‌توان کرد؟ آیا اینکه جنبش‌ها و جانفشانیهای روشنفکری ما به چیزی نینجامید که ما انتظار آنها داشتیم، در همین مسأله ربطی ندارد؟ به نظر من اینها موضوعاتی هست که باید روی آنها بحث های داغ و گرم صورت گیرد و تنها آنوقت است که ما میتوانیم بگوئیم

که مرحله انقلاب در کشور چه هست؟"

از نظر من همین یک نمونه (نکات نظر آقای حریری در فوق) مشت نمونه خروار صحت تمامی نقدها و مباحث مطرح شده از جانب ما در مورد وضعیت نیروهای چپ و سوسیالیست جامعه افغانستان، استراتژی و دیدگاه های آنها را به شکل واضح و روشن بیان می‌کند.

برخلاف دیدگاه مطرح شده توسط دوست مان (عثمان حریری) که در این پلیمیک سهم گرفته و در سطور بالا آن را مرور کردید از نظر من افغانستان سال‌ها پیش وارد مناسبات سرمایه‌داری شده است؛ اما چهار دهه جنگ، مداخلات قدرت‌های جهانی و کشورهای منطقه در کنار آن بحران های سیاسی و اجتماعی باعث گشتند تا همه زیرساخت‌های اقتصادی نابود گردد؛ در دوران حاکمیت دارو دسته های مجاهد و سپس امارت اسلامی طالبان جامعه افغانستان بیشتر به اردوگاه آورده‌گان شباهت داشت تا یک جامعه‌ی که در آن کار و تولید اجتماعی معنی و مفهومی داشته باشد.

اما پس از یازده سپتامبر و فروپاشی امارت اسلامی طالبان توسط امپریالیسم امریکا و متحدانش اوضاع در جهت دیگری سوق و رونق یافت. طی هجده سال پس از مهندسی دولت و ساختار سیاسی مناسبات جدید سرمایه-دارانه شکل گرفت که مظاهر آن را می‌توان در همه عرصه های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دید و مشاهده کرد. این طبیعی است که در کنار مناسبات سرمایه‌داری

هنوز روابط و مناسبات پیشا سرمایه داری ادامه حیات جانبی اش را دوام می‌دهد ولی آنچه که وجه غالب و مسلط را می‌سازد سرمایه‌داری بازار و اقتصاد نیو لیبرال است. طی این دوران در بسیاری از مناطق کشور اقتصاد بسته و طبیعی و بر همان مبنا وابسته گی دهقانان به زمین و ملاکین از میان رفته و نیروی کار به مقیاس وسیعی به کالا تبدیل گردیده است. ملاکین ارضی نه در عرصه تولید و نه در عرصه سیاسی آن نیرویی نیستند که بتوانند به مثابه یک طبقه حاکم تبارز نمایند. بلکه این صاحبان سرمایه، بانکداران، تاجران، تولیدکننده گان و قاچاقچیان مواد مخدر اند که بر اقتصاد بیمار کشور مسلط گردیده اند. اقتصاد بازار آزاد و پیامدهای ناگوار و اسفناک آن را همین اکنون در شکل فقر و حرمان مضاعف و تبعات سیاسی و اجتماعی دیگر آن از وجود ارتش ذخیره میلیونی کار تا اعتیاد، ارتشاء، تن فروشی، کودکان کار و خیابانی به چشم سر می‌بینیم. اکثریت فرودست و تهی‌دستی که امکان و وسیله‌ی جز دو دست برای امرار معاش و ادامه حیات شان ندارند؛ در یکسو فقر و تباهی دامن گسترده است و در سوی دیگر سرمایه و ثروت انباشت شده است.

کارگران و سرمایه‌داران دو طبقه اصلی اجتماعی را تشکیل می‌دهند و برای نخستین بار در تاریخ افغانستان سرنوشت تحولات بعدی را این دو نیروی برابر ایستای هم تعیین و رقم خواهند زد. تبیین های غیر مارکسیستی و غیر علمی چپ بورژوا-ناسیونالیست، پوپولیست و غیر کارگری از مسأله، که وجود عینی طبقه کارگر را انکار می‌کند، روایت درستی از واقعیت عینی و ساختار اقتصادی و طبقاتی جامعه افغانستان نیست. بیشتر کسانی که یک چنین تبیینی از نظام، ساختار سیاسی و اجتماعی حاکم در افغانستان ارائه می‌دارند، افراد و اشخاص یا جریان هایی اند که در گذشته نیز تحلیل شان همین بود و امروز آن را در اشکال دیگری بیان و یا تئوریزه می‌کنند؛ برخی از آنها معتقد اند که جامعه افغانستان نه تنها که به سرمایه‌داری نرسیده بلکه از "گردونه فئودالی" نیز گذر نکرده است. غالب ترین تبیین در میان بازمانده های چپ بورژوا-ناسیونالیست نیز "مستعمره و نیمه مستعمره" است که بر

## متن کتبی مصاحبه...

هایی که در قبل کردیم، این مستظر هست. اما به هر حال سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان در کشور بزرگی مثل افغانستان، گروه کوچکی است و چه استراتژی را (البته در صحبت قبلی مستظر بود که انسجام دادن، متشکل کردن کارگران در این رابطه). اما می خواهم بگویم که چه موانعی بر سر متشکل شدن، منسجم شدن توده ها وجود دارد. موانع اساسی. البته مانع زیاده. چه موانع اساسی به نظر شما میرسد؟ رفیق کبرا! من فکر میکنم با شما شروع کنیم این موضوع را.

کبرا سلطانی:

در قسمت موانع، موانعی وجود دارند که عمداً دامن زده می شود. از جمله می توانیم از ناسیونالیسم، ناسیونالیسم اتینکی و تباری نام ببریم. سال های زیادی بود انسان های مربوط به اتینک های گوناگون، بهترین همسایه های همدیگر بودند، در خوشی ها و غم های همدیگر هم شریک بودند. ولی امروز با دامن زدن بر مسئله ناسیونالیسم دو فردی که از دو تبار گوناگون اند، شدیداً در برابر هم دیگر قرار دارند. حتی حاضرند جان هم دیگر را بگیرند. و این تبعیضات دقیقاً از بیرون مرزها و متناسب به منافع کشور های مختلف، در درون افغانستان برده شده و دامن زده می شود. در رابطه با تبعیضات، از جمله تبعیضات جنسی هم به همان گونه. آنطوریکه من گفتم امروز طالب در افغانستان در قدرت سیاسی نیست. ولی مرد افغانستانی تا مغز استخوان سیاست های تبعیض آلود و مرد سالارانه طالبی را در وجود خود دارد. یک زن افغانستانی در پهلوی پدر و مادر در داخل خانواده خود مصون نیست. امنیت ندارد. هزاران گزارش را شنیده ام که زنان بدبختی هایی را از طرف نزدیک ترین اعضای خانواده خود متقبل شده اند. همانطور مسایل دیگری که قصداً دامن زده شده و این سبب شده که مردم در افغانستان در یک تشنت زنده گی کنند، پس نیروهای چپ و مخصوصاً سوسیالیست های کارگری

باید کاری کنیم که این تبعیضات را با واقعیت هایی که در عقب آن قرار دارند بیشتر روشن بسازیم و تابو هایی را بشکنیم تا بتوانیم به یک جامعه متشکل (و حرکتی) که رو به جنبش شدن باشد، برویم. در غیر آن فکر نکنم که با وجود این همه تبعیض ها ما بتوانیم در جنبشی زیر یک پلانفرم واحد، به خاطر خواست های واحد، متشکل شویم.

یونس سلطانی:

به اجازه شما و در ادامه صحبت های کبرا، به یک نکته من هم می خواستم اشاره کنم.

در رابطه با موانعی که از آنها نام برده شد و کبرا به آنها اشاره کرد، از جمله مسئله ناسیونالیسم، مسئله دین. واقعیت این است چیزی که در افغانستان فعلاً جریان دارد، این ها تجلی یی از برنامه هایی است که در مذاکرات بن در جرمنی اساس نهاده شده اند. از ابتدا از وسایل ناسیونالیسم و دین به عنوان دو ابزار برای استفاده نظام، روشن طرح شده. شکل جلسه، شرکت افراد در آن جلسه و ماهیت جلسه، همگی این موضوع را میسراند. ما این مسئله را خوب می دانیم که سرمایه داری به خاطر پیش بردن برنامه هایش به ابزار هایی نیاز دارد که بتواند خواسته هایش را عملی نماید. در طول تاریخ ما مشاهده کرده ایم که ناسیونالیسم و دین دو وسیله بسیار عمده یی در دست سرمایه داری برای پیاده کردن خواسته هایش بوده و همیشه خودش را در عقب این (ابزار) پنهان کرده. حال ماهیت این پدیده ها از جمله مسایلی است که باید برای مردم روشن گردد. ماهیت آن ها باید برای مردم افشا گردد. شما در صحبت های تان قبلاً در ارتباط با ایجاد یک قطب سوم که بر علیه طالبان و دولت قرار داشته باشد صحبت کردید. به نظر من واقعیت این است که اصولاً طالب ها و دولت، با وصف تفاوت های شکلی که در آنها مشاهده می شود، هیچ تفاوتی از نظر ماهیت و مضمون با هم ندارند. به آن دلیل نمی شود به عنوان دو قطب در آن جامعه به آنها نگاه کرد. خواسته های مشترک دارند، فقط در شکل از همدیگر متفاوت اند. مالکیت خصوصی را هر دو تقدیس می کنند. هر دو

طرفدار تطبیق شریعت اسلامی در جامعه هستند. زمانی که مسئله مردسالاری مطرح می گردد، هر دو پرو پا قرص طرفدار (و حامی) این دیدگاه هستند. وقتی که در مسایل اصلی می بینیم که آنها اختلاف زیادی از هم دیگر ندارند. بناً نمی شود آنها را به عنوان دو قطب مخالف در جامعه بر شمرد. به هر حال استفاده از ناسیونالیسم و دین به وسیله سیستم (حاکم) یکی از معضلات عمده یی است که به خاطر انسجام مبارزات مردمی که در برابر خشونت دینی، خشونت طالبان و دولت قرار دارند، باید افشاء گردند.

حسین مهرزاد:

مرسی از شما رفیق یونس. من هم این گونه می فهمم که جامعه افغانستان با وجودی که در گیر این جنگ ها و تمام این مسایل بوده در گذشته، چند دهه قبل مسایل ناسیونالیستی که به شکل البته قومی، قوم گرایی که فکر می کنم بیشتر منظور هست، کمتر وجود داشته. همانطور که توضیح دادید خیلی از مردم از قوم های مختلف در کنار هم زنده گی میکردند، با هم شاید ازدواج کرده اند، همکار بوده اند، همشهری بوده اند، این ها. و حالا برعکس با توجه به این که شهر نشینی رشد کرده، شاید تعداد تحصیل کرده ها افزایش پیدا کرده، و زمینه برای این که این ها (تبار گرایی) کمتر شوند.

از طرف جریاناتی در جامعه به عمد دامن زده می شود و افزایش پیدا کرده، که بخشاً نیرو های در قدرت که منفعت دارند در این که مردم متحد نباشند، همبسته نباشند، بر منافع طبقاتی شان آگاه نباشند، به جای این که مبارزه کنند برای منافع اقتصادی شان، منافع اجتماعی و سیاسی شان، به قوم و این ها پردازند. نمونه بارز مثل همین لویه جرگه است، یا خیلی نماینده گان دیگری که در رسانه ها آنها را می بینیم که به نماینده گی ازین قوم، یا به نماینده گی از آن قوم آمده و در مقابل هم ایستاده اند. و طبیعتاً آن بازتاب اجتماعی خودش را دارد و خیلی ها منفعت شان را فکر می کنم ادامه در صفحه ۲۰

## متن کتبی مصاحبه...

در پیشروی یا قدرت گیری قومی یا گرایش خاصی که مربوط به ناسیونالیسم و تبار گرایی می شود، به غلط پیش می برند، و نکاتی دیگری که اشاره شد، رفیق کبرا اشاره کرد، مرد سالاری یکی از موانع بزرگی است. رفیق یونس به مذهب اشاره کرد. اما آنچه که بالفعل می تواند در این ماجرای طالبان، سازش طالبان و قدرت گیری شان تأثیر گذار باشد، و شاید ممکن و عملی باشد، فاصله گیری از قوم گرایی که به هر حال همیشه مورد بحث و جدل بوده و با توجه به منافع مشترک ایستادن در مقابل قدرت گیری طالبان و جریاناتی که حالا هم در قدرت هستند و آمریکایی ها که راه را دارند صاف می کنند برای این که جامعه را به عقب ببرند، همین حد اقل دست آورد هایی که وجود دارند، از بین برود. این به نظرم بیشتر به قطبی کردن جامعه (منجر می شود)، از یک طرف می بینیم مطالبه برای حقوق کارگرا، منافع شان، توده ها و زنان بیشتر می شود. از یک طرف جریان های معطوف به قدرت، چه دولت، چه آمریکا، چه طالبان و این ها سعی دارند که این دست آورد ها را هم پس بگیرند. و این نشان می دهد که بیشتر جامعه دو قطبی می شود و در آینده بیشتر اصطکاک و درگیری بین این دو قطب جامعه را شاهد خواهیم بود.

اما به توجه به وقت برنامه ما به نکات اخیر می رسید. به هرحال، آیا چیز دیگری به نظر تان می رسد در استراتژی سوسیالیست ها برای این که طالبان و جریانات ارتجاعی قدرت نگیرند، یا آنچه که فعلاً هست تزیف شود، و بشود یک گام قوی تری برداشت. به نکات مهمی اشاره شد و راجع به آنها بحث شد. همانطوری که گفتید فقدان تشکل، فقدان درک ضرورت انسجام و منسجم بودن و فاصله گرفتن از گرایشات قومی و تباری، تقابل با، مرد سالاری و فاصله گرفتن از مذهب و قرار دادنش به عنوان یک مقوله شخصی و جدا کردنش از سیاست و قدرت. این ها نکاتی بودند که گفته شد. آیا فکر می کنید نکات دیگری هست که در این رابطه بیان شود و بتواند تأثیر

داشته باشد؟ در واقع می توان گفت جزیی از استراتژی سوسیالیست ها در افغانستان است؟ حد اقل حالا همین روند به قدرت رسیدن طالبان و حتی فراتر از آن در درازمدت.

یونس سلطانی:

بلی، یقیناً. همین گونه که گفتیم در افغانستان پدیده هایی هستند که با تأسف به دلیل شکل ظاهرش، مردم درک اشتباهی از آنها دارند. این امر فقط محدود به مردم عادی در جامعه نمی گردد. حتی روشنفکران، چپ ها، کسانی که در سطح تیورین ظاهر می گردند، آن ها حتی برداشت های نادرست از واقعیت های آن چه در افغانستان اتفاق افتاده است دارند. به طور مثال، زمانی که آمریکا افغانستان را اشغال می نماید، بخشی از چپ ها بر این نظر بودند که با آمدن آمریکایی ها سرمایه و صنعت نیز به افغانستان می آید، زمینه رشد اقتصاد در افغانستان میسر می گردد، افغانستان ترقی می کند، شاهراه ها (و امکانات زیر بنایی) آباد می شوند. و این ها عواملی اند که در نهایت به نفع مردم تمام می شوند. خوب. این نشان ازین دارد که ما ماهیت نظام سرمایه داری را به آنگونه بی که باید درک نکرده ایم. همین چپ ها در این ارتباط توهم داشته اند. هیچ گاهی موجودیت سرمایه داری در یک کشور سبب ایجاد یک زنده گی بهتر برای مردم نمی گردد. با موجودیت آن حتی اگر کشور در سطح بالای ترقی هم برسد، به آن مفهوم نیست که غذای دستر خوان یک کارگر بیشتر شود. این ها ادراکاتی نادرستی اند از ماهیت این نظام، که باید اصلاح گردد. مخصوصاً فعالین چپ به ماهیت این سیستم به گونه بی که هست آگاهی کسب نمایند. در پهلوی آن یک مسأله دیگر که من فکر می کنم باید در نظر گرفت این است که قبلاً مسؤولیت چپ ها محدود در امر پیشبرد مبارزه طبقاتی می شد، ولی در حال حاضر همان گونه که شما بیشتر اشاره کردید، آمریکایی ها با وصف آن که حمله شان را در افغانستان با دفاع از حقوق زنان و تأمین حقوق دموکراتیک برای مردم، توجیه می کردند، ولی عملاً روی تمام این (تعهدات) پا گذاشتند. حال به عهده چپ هاست که در

عرصه دموکراتیک هم مسؤولیت مبارزه را به دوش گیرند، و تا جایی که ممکن است مرزهای قدرت و سیستم حاکم را به عقب برانند. مبارزه به خاطر حقوق زنان با وصفی که ربط مستقیم به مبارزه طبقاتی ندارد، ولی بخشی از مبارزه بی است که چپ ها ناگزیر اند به آن بپردازند. چپ ها ناگزیر هستند که نه تنها از بُعد فلسفی به ماهیت دین بپردازند، بلکه تأثیرات روزمره آن را در زنده گی یومیه مردم، افشا نمایند. زمانی که این توهمات را بشود از میان برد، آن زمان زمینه انسجام مردم، انسجام طبقه کارگر و طبقات فرودست که بزرگترین صدمه را ازین تصادمات متقبل می گردند، مهیا می شود. آن زمان فرصتی که می توان در ایجاد یک جامعه ایده آل اگر نه، بلکه جامعه بی که حد اقل امکانات حقوق انسانی در آن تأمین گردد، میسر شود.

حسین مهرزاد:

مشکرم از شما رفیق یونس. رفیق کبرا! در این رابطه اگر نکته ای به نظر شما می رسد، بفرمایید.

کبرا سلطانی:

من فقط یک جمله کوتاه در این مورد بگویم و رفیق یونس به درستی در مورد چپ ها اشاره کرد. ما باید متوجه باشیم که چگونه چپ؟ مثلاً ما چپ های بورژوا ناسیونالیستی داریم که از طیف حزب دموکراتیک خلق امروز در جمع مذاکره کننده گان طالب نشسته اند و از آنها نماینده گی می کنند. ما چپ های بورژوا ناسیونالیستی داریم که به خاطر بیگانه ستیزی و دفاع از مام وطن از گفته های غیرواقعی که طالبان ابراز می کنند، مثلاً می گویند که بیرون شدن خارجی ها از افغانستان را در سرخط مذاکرات شان دارند، دفاع می کنند. ولی به نظر من این وظیفه ما چپ های کارگری است که واقعیت های عقب طالب و سیاست هایی که طالب ساز هستند، نه تنها طالب، بلکه گروپ دیگری که به نام داعش در افغانستان فعالیت دارند را افشاء نماییم. .... مثلاً خلیل زاد می گوید که مذاکرات صلح با طالب به مفهوم ختم جنگ در افغانستان نیست. یعنی

## متن کتبی مصاحبه...

به این مفهوم که این سیاست دوام دارد ولی به شکل دیگری. سربازان طالبان جایشان را به داعشی ها می دهند، به خاطر حفظ پایگاه نظامی آمریکا. این مسایلی است که ما باید دقیقاً به آگاه سازی طبقه کارگر پردازیم، و این واقعیت ها را بر ملا بسازیم.

حسین مهرزاد:

تشکر می کنم از شما به عنوان موضوعات تکمیلی. من به عنوان آخرین سوال این را می پرسم که آیا جریانات چپ و سوسیالیست خارج از افغانستان، فکر می کنند که چه کار می توانند بکنند؟ آیا آن ها می توانند مؤثر باشند در ارتباط با روندی که در افغانستان برای به قدرت رسیدن طالبان جریان دارد. چون به هر حال منطقه خاورمیانه بسیار متأثر از هم هستند. و جریاناتی مثل طالبان، همانگونه که داعش حضورش در سوریه و عراق در آن زمان توانست تأثیر بگذارد بر کل منطقه و جنگ همه جانبه ای در گرفت، هزاران نفر آواره شدند. همه دولت های منطقه بعضی ها به پشتیبانی از داعش بر آمدند. اسلام سیاسی ضربه اساسی یی خورد از نظر من، از زاویه این که نشان داده شد واقعاً این جریانات اسلامی چه فجایعی به بار می آورند.

فکر می کنید که در ارتباط با افغانستان چگونه؟ آیا حساسیت کافی به خرج داده شده از جانب جریانات سوسیالیست، مدعی منافع طبقه کارگر؟ من به طور مشخص ایران را می گویم، چون زبان مشترکی داریم و این دو کشور در مجاورت هم هستند. مسأله طبقه کارگر خیلی بهم طنینیده است چون تعداد زیادی کارگران افغانستانی در ایران کار می کنند و بر می گردند به افغانستان و فرهنگ های مشترک را به هم منتقل می کنند و طبقه کارگر افغانستان و ایران مشترک هستند به هر حال. و سوای این مسأله ما به عنوان سوسیالیست هایی که اعتقاد به انترناسیونالیسم داریم و منافع مانرا در چارچوب مرزهای یک کشور نمی بینیم، فکر می کنید چه کار هایی می شود انجام داد؟ کاری

از دست سوسیالیست های کارگری در این زمینه بر می آید؟ رفیق یونس شما پاسخ دهید، بفرمایید.

یونس سلطانی:

یقیناً. این نیرو می تواند با استفاده از حق آزادی بیانی که در خارج از مرزهای افغانستان برای شان موجود است، به افشای واقعیت هایی که بیشتر به آنها اشاره کردم پردازند. می توانند ماهیت دین، جوهر دین را افشاء کنند. انتقادات از دین محدود به رهبران جهادی نگردد. در رابطه به مسأله ناسیونالیسم مثلاً؛ می توانند توضیح دهند که تعلقات انسان ها به همدیگر صرفاً بر اساس روابط فامیلی استوار نیست. چیزی که به صورت عینی سبب تعلقات انسانها می گردد، ارتباط آنها بر مبنای رابطه شان به طبقه یی است که آنها به آن پیوند دارند، براساس موقعیت اجتماعی آنهاست. اگر آحاد جامعه به دلایل اصلی یی که آنها را از همدیگر شان جدا می سازد واقف شوند و درک کنند که واقعاً موقعیت اجتماعی آنها تعیین کننده هویت اصلی آنهاست، آنگاه آنها راحت به همدیگر گره می خورند. آن زمان واقعاً به نیروی عظیمی تبدیل می گردند که هیچ قدرتی نمی تواند در برابر شان قرار بگیرد. در افغانستان، همان گونه که بیشتر من اشاره کردم، نه تنها در افغانستان، حتی در همه جهان، تمام زمینه های ذهنی برای از میان بردن نظام غیرانسانی سرمایه داری موجود است، ولی با تأسف تا هنوز به یک قدرت مادی تبدیل نشده است. هر زمانی که شعار کارگران جهان متحد شوید عینیت بیاید، ما به پیروزی نزدیکتر می شویم. این امر یقیناً هم عملی است و هم ممکن.

حسین مهرزاد:

متشکرم از شما رفیق یونس. رفیق کبرا شما در این مورد نظری دارید؟

کبرا سلطانی:

بلی. همانگونه که قبلاً گفتم باید برای طبقه کارگر، مخصوصاً طبقه کارگر افغانستان، از طرف پیشگامان سوسیالیسم کارگری این روشن گردد که کلید رهایی از بند و بد بختی، نه در دست ارتجاع طالبی است و نه در

دست حکومت ارتجاعی افغانستان. و نه در آمریکای " ناجی مردم و تأمین کننده غذا و سعادت مردم "!. این خود کارگران افغانستانی اند که با مبارزات طبقاتی، آگاهانه به میدان بیایند و (با آغاز) یک جنبش همگانی تحت پرچم خود شان منسجم گردند. من یقین دارم که روزی کارگران با آگاهی طبقاتی برای سرنگونی این نظام به میدان می آیند و خود شان سرنوشت شان را رقم می زنند.

حسین مهرزاد:

از شما ممنون هستم. اگر نکته خاصی به نظر تان میرسد، می توانید این جا بیان کنید و اگر نه برنامه را پایان می دهیم. من خیلی ممنونم که توانستید در این میزگرد شرکت کنید و این خودش یک گام مثبتی است در همکاری و فعالیت در ارتباط با سوسیالیست ها در منطقه و آنچه می تواند متحدانه انجام شده و تأثیر گذاری بیشتری داشته باشد.



ما ۹۹٪ ها هستیم!

# آراء و نظرات فلاسفه و دانشمندان در باره دین

بخش هفتم

نوشته رحمانی پیکارجو

## ۳- مکتب النایی

این مکتب را بدان جهت النایی نامیده اند که همه اندیشمندان وابسته به آن از باشندگان شهر النا در جنوب ایتالیا بودند، و آن شهریست زیبا و باستانی که در منطقه « مگنا گراسیا » ( یونان بزرگ ) در سواحل دریای « تیرنی » واقع در جنوب غربی شبه جزیره ایتالیا موقعیت دارد.

برجسته ترین اندیشمندان و فلاسفه این مکتب عبارتند از گسینوفانوس ویا ( زونوفان )، پارمنیدس و زنون النایی. پایه بی ترین مبادی فکری این مکتب را می توان به گونه زیرین برشمرد:

۱- دوگانه گی میان حقیقت و ظاهر ( بود و نمود ).

۲- غیر قابل اعتماد بودن حواس.

۳- انکار حرکت، تغییر و شدن ( صبروره ).

۴- تأکید بر واحد و بسیط بودن جهان هستی

۵- انکار تضاد و تناقض میان پدیده ها.

۶- تأکید بر ازلیت و ابدیت هستی و انکار مخلوق بودن و نابود شدن آن یعنی انکار « کون » و « فساد ».

۷- نامتناهی بودن هستی در زمان و متناهی بودن آن در مکان.

۸- کامل بودن و کروی بودن جهان هستی.

مکتب النایی یکی از مهم ترین و تأثیرگذارترین مکاتب فلسفی پیشاسقراطی به شمار می رود، به این شرح که این مکتب با مبادی و آموزه هایی که اندیشمندان منسوب به آن مطرح کردند مستقیماً راه به نظریه اتمی باستانی برد و با به پای تحولات علمی طی طریق کرد تا آن که صدها سال بعد به هیأت نظریه اتمی جدید درآمد و مزید بر آن تلاشهای ریاضی دانان بعدی برای حل پارادوکس های زنون النایی موجب پیشرفت های درخشانی در زمینه « سری های واگرا به صفر » در ریاضیات گردید.

هرچند برخی از تاریخ نگاران به این باورند که بنیان گذار مکتب النایی گزنوفانوس است، و او را استاد پارمنیدس می دانند، مگر این تنها یک احتمال است و حتی نگاه غالب این است که گسینوفانوس مؤسس

مکتب النا نیست بلکه پارمنیدس را بنیان گذار آن می دانند و تأکید بر آن دارند که، مدرک واقعی وجود ندارد تا ثابت کند که آیا گسینوفانوس هرگز به النا رفته است یا خیر. به هر حال پایه گذار واقعی مکتب النایی از لحاظ فلسفی پارمنیدس است و او اهل النا بوده است.

از آن جایی که در بخش ( ۱ - ۱ - ب ) در مورد گسینوفانوس به تفصیل صحبت کرده ایم در اینجا به منظوریاد آوری مجدد، پایه بی ترین اندیشه های او را به گونه بی فشرده مرور می نمایم .

گزنوفانوس خدایان انسان واره یونانی را به نقد و چالش کشیده می گوید: اگر شیران خدایی می داشتند، خدای خود را به شکل شیر می ساختند؛ همچنان که خدایان مردم حبشه سیه فام و پهن بینی اند و تراکیبایی ها خدایان خود را مویور و چشم آبی تصور می کنند. اگر گاوان، اسبان و شیران دست می داشتند و با دست هایشان نقاشی می کردند و مانند مردمان می توانستند کارها انجام دهند، اسبان شکل های خدایان را همانند اسب و گاوان همانند گاوان نقش می کردند و پیکر آنان را درست همانند تنهایی که خود دارند می ساختند. او می گفت در واقع یک خدا هست و او نیز هیچ همگونی بی با انسان ندارد، و نمی توان او را تعریف کرد. همچنان او به این باور است که با توجه به کل جهان می توان گفت که خدا واحد است. و از آنجایی که او خدا و جهان را یکی می دانست می توان او را وحدت وجودی دانست. خلاصه این که او همه جهان هستی را واحد، کروی، بی تغییر و متناهی می دانست.

چنان که گفته آمد پایه گذار واقعی مکتب النایی از لحاظ فلسفی پارمنیدس است لذا بهتر است بحث مان را روی او متمرکز ساخته اندیشه های وی را مورد بررسی قرار دهیم.

۳- ۱ : پارمنیدس - اشراف زاده قانون گذار و شاعر فیلسوف

ایدئال / ماتریالیست :

اغلب پژوهشگران با تکیه بر گزارش افلاطون در رساله پارمنیدس درباره ملاقات سقراط جوان با پارمنیدس سالخورده در مراسم جشن «پان اثنا یا» به این باورند که به احتمال قریب به یقین باید او در میان سالهای ( ۵۱۵ ) تا

( ۵۱۰ ) پیش از میلاد در شهر « النا » دیده برجهان گشوده باشد و اما در گذشت وی به گمان غالب در حدود سال ۴۴۰ پیش از میلاد واقع شده است. از نگاه موقعیت اجتماعی و جایگاه طبقاتی، گفته می شود که او مربوط به طبقات بالایی و اشراف زاده گان شهر النا و یکی از قانون گذاران و اراکین بلند پایه آن شهر بوده است، و از آنجایی که او همانند استادش گسینوفانوس شاعر و چکامه سرا بود و نخستین کسی بود که آراء فلسفی خویش را در قالب سروده بلند بالا بی تحت عنوان « درباره طبیعت » به وزن سروده های حماسی یونان باستان ( هکسامتروس ) سروده است، که دارای یک مقدمه و دو بخش به نام های « راه حقیقت » و « راه گمان یا عقیده » می باشد، و خوشبختانه آن را سیمپلیکیوس پیرو و شارح آثار ارسطو، در ضمن شرح چند رساله وی برای آینده گان حفظ کرده است. لذا می توان او را « شاعر / فیلسوف » نیز نامید، و اما نسبت این که او از یک سو به قدمت و مادی بودن و یک پارچه و به هم پیوسته بودن جهان هستی باورمند است و از سوی دیگر شناخت حسی، حرکت و تضاد را توهمی بیش نمی داند که می توان ایده الیسم را از آن استنباط کرد، و همچنان با تکیه بر این که او به تأسی از فیثاغورس اندیشه های فلسفی خود را نوعی الهام از سوی نیروی مارورائی و خداوندی می پندارد که درسروده اش به شکل و شمائل « الاله » ظاهر می شود؛ می توانیم او را « ایدئال / ماتریالیست » بنامیم، چنان که بسیاری از پژوهشگران او را پدر « ایدئالیسم فلسفی » می دانند که در اندیشه های افلاطون و به ویژه در نظریه « مثل » او بازتاب روشنی یافته است. وی پیش از این که دارای اندیشه فلسفی مستقلی شود، شاگرد « آمیناس » فیثاغوری بوده است و چنان که می دانیم فیثاغوریان به دلیل گرایش های دینی و معنوی خود، معانی و حقایق را نوعی الهام و نتیجه پیوند با نیروی خدایی و ما وراء الطبیعه می دانستند. برتراند راسل در همین راستا در صفحه ( ۵۲ ) تاریخ فلسفه غرب می نگارد: « ...فلاسفه جنوب ایتالیا ادامه در صفحه ۲۳

## آراء و نظرات فلاسفه...

و سیسل بیش از فلاسفه ایونی که تمایلاتشان عموماً علمی و شکاک بود، مشرب عرفانی داشتند. ریاضیات تحت تأثیر فیثاغورس، در شهرهای یونانی نشین ایتالیا پیش از ایونی به ثمر رسید. چیزی که هست، در آن هنگام ریاضیات به اشراق و عرفان آمیخته بود. پارمنیدس از فیثاغورس متأثر شده است، ولی حدود این تأثیره تحقیق معلوم نیست. چیزی که به پارمنیدس اهمیت تاریخی می دهد این است که یک نوع برهان مابعد الطبیعی پدید آورد که به اشکال مختلف در نظریات همه فلاسفه پس از او تا زمان هگل و از جمله خود هگل، دیده می شود. غالباً گفته می شود پارمنیدس علم منطق را ابداع کرده است، ولی آنچه وی واقعاً ابداع کرد علم مابعدالطبیعه مبتنی بر منطق بود.

برای دانستن بهتر جهان بینی یی که پارمنیدس آنرا مطرح کرده است، بایسته است تا در قدم نخست نگاه گذرایی داشته باشیم به هراکلیتوس فیلسوف معاصر و برابر نشین او که در بخش قبلی مان (۲-۲) به او پرداخته ایم، هراکلیتوس مقوله مشهوری دارد که می گوید در یک رود خانه هرگز نمی توان دوبار شنا کرد زیرا در باردم نه شما آن شخص نخستین هستید و نه رود خانه همان رود خانه نخستین! منظور هراکلیتوس از این گفته آن است که جهان همواره دستخوش دگرگونی، شدن و صیوروره بوده و لحظه یی آرام و سکون ندارد. و این تپش و جهش و شدن را برآمده از دل تضاد هایی می داند که در درون همه پدیده های جهان هستی جا دارد. در حالی که پارمنیدس درست در نقطه مقابل جهان بینی هراکلیتوس جا خوش کرده و به تأسی از باورهای استادش گسینوفان به این باور هست که تغییراتی را که به واسطه حواس مان مشاهده و إدراک می نمایم به جز توهم ذهن ما چیز دیگری بوده نمی تواند و اگر به عقل و خردمان مراجعه نمایم تغییر اصلاً ممکن نیست، و برای اثبات این ادعای به ظاهر عجیب و غریب خود این گونه استدلال می نماید که، هر چیزی برای به وجود آمدن باید یا از «وجود» به وجود بیاید و یا از «عدم» پس اگر از «وجود» به میان آمده باشد این در واقع تحصیل حاصل بوده و این «به وجود آمدن» از تازه گی یی برخوردار نیست، و اگر بگوییم از «عدم» به وجود آمده است، این امر منطقاً نادرست و ناممکن است زیرا «عدم» هیچ است و از «هیچ» هیچ چیزی نمی تواند به

وجود بیاید. به این اساس با اطمینان می توان گفت که پارمنیدس نخستین فیلسوفی است که در بیان نظریاتش به استدلال روی می آورد و نتایج را از مقدمات استنتاج می نماید.

برجسته ترین ویژه گی های جهان بینی پارمنیدس را می توان به گونه زیرین برشمرد:

۱- آن که، هست، هست و نمی تواند نباشد، و آن که نیست، نیست و نمی تواند باشد. به بیانی دیگر: پدید آمدن از عدم و یا به عدم پیوستن و نابود شدن در کار نیست. پس یک چیز یا هست یا نیست. اگر هست به طور کامل و مطلق هست و اگر نیست، تنها نیستی مطلق هست، یعنی چیزی وجود ندارد که بینابین بوده تا اندازه یی موجود و تا اندازه یی ناموجود باشد.

۲- آن که، هست، می تواند در اندیشه بگنجد یعنی اندیشیده یا شناخته و یا نامیده شود، مگر آن که نیست، نمی تواند در اندیشه بگنجد، به ان معنی که تنها تفکر متمایز از باور مبتنی بر حواس، مرجع الیه و مابه ازای واقعی دارد و بس.

۳- آن که، هست، واحد و یک پارچه است و نمی تواند کثیر باشد و یا در آینده کثرت بیابد و کثیر بشود.

پارمنیدس با طرح این مقدمات، ویژه گی های هستی واحد و به هم پیوسته اش را با برهینی به اثبات می رساند که می توان آن را این گونه خلاصه نمود:

۱- هستی واحد نه پدید آمده است و نه از میان می رود، یعنی ازلی وابدی است.

۲- هستی واحد پیوسته و یک پارچه و همگن است.

۳- هستی واحد بی حرکت و تغییر ناپذیر است.

۴- هستی واحد کاملاً واقعی است.

۵- هستی واحد تنها ما به ازاء و متعلق حقیقیِ تفکر است.

۶- هستی واحد در زمان نامتناهی و در مکان متناهی یعنی متعین و دیرنماند است.

برتراند راسل در صفحات ۵۲-۵۵ تاریخ فلسفه غرب با استفاده از نامهای « جورج واشنگتن » و « هملت » و « یونی کورن » و یا « اسب تک شاخ » و توضیح دلالت های معنایی و اندیشه یی این نامها و چگونه گی انگاره هایی که این نام ها در ذهن و دماغ انسان ایجاد می کنند برهان های « بود و نمود » و « ناشد بودن دگرگونی » و « ناشد بودن تپش و جنبش » پارمنیدس رابه نقد و چالش کشیده خاطر نشان می نماید: « نظریه محال بودن تغییر در فلسفه بعد از پارمنیدس مورد قبول واقع نشد، زیرا که این نظریه مهمل تر و بفرنج تر از آن بود که بتواند پذیرفته شود.

آنچه از عقاید پارمنیدس تا همین ایام اخیر در فلسفه پذیرفته می شد نظریه بقای جوهر بود. کلمه « جوهر » در آثار گذشته گان نزدیک پارمنیدس نیامده است؛ لیکن مفهوم آن در افکار آنان دیده می شود. فرض شد جوهر موضوع باقی و ثابت محمول های متغیر است، و این فرض یکی از مفاهیم اساسی فلسفه و روانشناسی و فیزیک و الهیات شد، و بیش از دو هزار سال دوام کرد. همچنان باید یاد آور شد که ملیسوس ساموسی که یکی از شاگردان پارمنیدس و مانند استادش از اراکین برجسته دولت و فرمانده فاتح و کارآزموده نیروی دریایی ساموس نیز بود تلاش می ورزید تا به اعتراضاتی که مخالفین پارمنیدس بر فلسفه او داشتند، پاسخ گوید؛ و ضمناً خود نیز در برخی از مسائل با پارمنیدس اختلاف داشت. در گام نخست هر گونه مادیت را از مقوله « موجود » یا « وجود » سلب کرد، و در گام دوم عقیده پارمنیدس مبنی بر متناهی بودن مکانی هستی را به این دلیل مردود شمرد که اگر وجود « متناهی » است، پس ورای وجود باید هیچ چیز نباشد، و وجود را باید هیچ چیز محدود نکرده باشد. اما اگر وجود را هیچ چیز محدود نکرده است، باید « نامتناهی » باشد و نه « متناهی ». و در گام سوم ملیسوس برای « موجود » یا « وجود » قائل به زنده گی عاطفی می شود ولی او را از هر گونه درد و اندوه بیگانه می داند. اهمیت ملیسوس را در این می دانند که تغییری به نظریه کثرت داد و معلوم ساخت که اگر کثرتی باشد هر یک از اجزای این کثرت باید درست دارای همان صفات واحد باشد و بدین سان راه را برای اتومست های آینده گشود. به هر حال این گونه منازعات از آن منازعاتی است که کانت از آن به عنوان تناقضات سه گانه یاد کرده و گفته است که بشر نمی تواند هیچگاه به آنها پاسخ دهد زیرا هر چه بگوید به تناقض بر می خورد.

در اخیر باید افزود که با وجود آن که پارمنیدس به صراحت در مورد خدای آفرید گار و پرورد گار حرفی به میان نیاورده است از این که به تأسی از جو عمومی و متعارف یونان باستان در بیان باورهایش به نیروهای ماورائی و الهه توسل می جوید و هستی را در کلیتش واحد و یک پارچه می داند می توان او را دارای باوری وحدت الوجودی به حساب آورد که اثرات ناگواری در آراء و باورهای بسیاری از فلاسفه بعد از وی برجا گذاشته است.

## آراء و نظرات فلاسفه...

.....

برای معلومات بیشتر در مورد پارمنیدس و باورهایش رجوع کنید به:

۱- برتراند راسل: تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریا بندری، ص ص (۵۲-۵۵)

۲- پارمنیدس و درک مفهوم مقوله های هستی، نیستی و شدن

<https://www.tamimkhabar.ir/car-price>

۳- پارمنیدس، ویک پیدیدا، دانشنامه آزاد

<https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%B%D8%A7%D8%B1%D9%85%D9%86%DB%8C%D8%AF%D8%B3>

۴- تأثیر مفهوم وجود ثابت پارمنیدس و سیلان هراکلیتوس در وجود شناسی افلاطون

<http://ensani.ir/fa/article/347626/>

۵- راه حقیقت در تفکرات پارمنیدس

<https://hawzah.net/fa/Article/View/8804/>

۶- پارمنیدس (روایت استاد شرف)

<http://www.iptra.ir/report/>

۷- فلسفه پیشا سقراطی: قسمت چهارم - مکتب الثابی

<https://www.tamimkhabar.ir/fa/new/s/42233>

## به بهانه پاسخ به...

مبنای "جداول تضادهای" سنت سوسیالیسم دهقانی و پوپولیستی و بر اساس تحلیل ساختاری این سنت، جامعه افغانستان را "مستعمره و نیمه فئودالی" می داند و از این منظر "تضاد عمده" تضاد خلق با امپریالیسم است و در کنار آن یک "تضاد اصلی" وجود دارد که در ردیف جدول تضادها مکان ثانوی کسب می کند که باید تا رفع و حل "تضاد عمده" به طاق نسبان گذاشته شود. واضح است که آنچه ما با آن مواجهیم یک دترمینسیم عریان است. در مکتب فتالیستی این جریان ها، شما با جامعه و دینامیسم درونی و عینی آن سر و کار ندارید، بلکه درک ایدئولوژیک و تبعیت از "قوانین" و "جداول" مکتب و فرقه اصل هستند. بر اساس "تحلیل اجتماعی و طبقاتی" جریان هایی از این دست، در جامعه افغانستان کارگر و بر همین اساس بورژوا موجودیت اجتماعی ندارد (سوی بورژوازی کمپرادور)، چون از صنایع سنگین خبری نیست. این روایت و تحلیل نه این که از واقعیت عینی حرکت می کند بل توجیه سیاست و مواضع این جریانها در زمین سخت سیاست است. با انکار موجودیت اجتماعی و عینی طبقه کارگر از جانب این نیروها و یا وزن و مکان ثانوی قایل شدن برای آن، آنچه که باقی می ماند و نیروی مادی و حامل سوسیالیسم خلقی را تشکیل می دهد دهقانان، خرده مالکین و خرده بورژوازی شهری

است. به همین دلیل فارغ از این که داده ها و واقعیت های عینی و امپریک چه استند یا باشند، این نیروها تلاش می نمایند و خود را ناگزیر از آن می بینند تا واقعیت عینی و تحلیل از مناسبات حاکم را با دستگاه ایدئولوژیک و عقاید مکتبی شان قالب نمایند. این نگاه و طرز تلقی صرفاً مختص تحلیل مناسبات اجتماعی افغانستان از جانب این نیروها نیست، در روایت مکتبی اینها حتی جوامع خیلی پیشرفته و با ثبات تری مانند ایران، ترکیه و غیره نیز سرمایه داری خوانده نمی شوند. اما جامعه عمارت نیست و طبقات اجتماعی هم خشت نیستند که کنار هم و روی هم چیده شده باشند تا ساختمان جامعه را تشکیل دهند. طبقات نه به طور مجزا و تصادفاً در کنار هم، بلکه به اعتبار رابطه متقابل شان با هم است که موجودیت می یابند. بنابراین اگر به این قایل باشیم که طبقه بورژوا به عنوان یک طبقه موجودیت اجتماعی دارد، حال هر تعبیری که از آن به دست داده شود، در آن صورت ناممکن است که موجودیت طبقه کارگر و مکان آن را در مناسبات اجتماعی انکار نمود. بناءً تضاد منافع طبقات در این مورد طبقه کارگر و سرمایه دار همانقدر یک واقعیت عینی است که نفس وجود آنها.

مارکس به صراحت تمام از سرمایه داری به عنوان شیوه تولیدی بی یاد می کند که تمام مقولات و مفاهیم پیشین را دگرگون و به آن محتوای نو می بخشد. مارکس از بقای شیوه های کهنه تولیدی در کنار شیوه تولیدی نوین کاپیتالیستی سخن می گوید، اما فراتعین کاپیتالیسم برای او دقیقاً به این معناست که سرمایه داری قبل از الغاء و امحاء کامل این اشکال کهنه تولیدی و قبل از کسب کنترل کامل بر پروسه فیزیکی کار در آنها، به هر حال محتوای آنها را دگرگون می کند. در افغانستان کنونی پس از هجوم سرمایه داری جهانی به رهبری امپریالیسم امریکا، و طی این هجده سال با وجود انارشی و جنگ، آنچه که مسلط است شیوه تولید سرمایه داری است که اشکال کهنه تولید را در خود ادغام می کند تا نهایتاً از میان بردارد.





## اعلامیه کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

## در محکومیت کشتار دانشجویان کابل

فعلی، مردم افغانستان چاره ای ندارند که برای دفاع از خود آماده و مجهز شوند و متکی به نیروی خود باشند. هیچ نیرویی قدرت مقابله با مردمی که برای دفاع از خود متحد و متشکل شده باشند را ندارد چه برسد به طالبان که یک گروه مترجع و آدمکش است و ادامه حیاتش به کمک های مالی حامیان خارجی اش وابسته است که پول جنگجویانش را می دهند.

زنده باد قدرت مردم افغانستان علیه ارتجاع در قدرت و خارج از قدرت!

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

ششم نوامبر ۲۰۲۰

**امر رهایی و آزادی بدون  
سازمانیابی، تشکل پذیری  
طبقه کارگر و ایجاد حزب  
سوسیالیستی کارگری میسر  
نیست. به پیش در راه ایجاد  
یک چنین گردانی!**



حمله طالبان به دانشگاه کابل که منجر به کشته و زخمی شدن دهها نفر شد بار دیگر سئوالات متعددی را درباره قرارداد صلح آمریکا با مرتجعین آدمکش طالبان که مردم افغانستان از آن اطلاعی ندارند، مطرح کرد. آمریکا از بالای سر مردم و حتی دولت افغانستان با مرتجعین طالبان به توافق رسید که نه خود طالبان به منافع آمریکا حمله کنند و نه اجازه ندهند دیگران از خاک افغانستان منافع آمریکا را مورد حمله قرار دهند. آمریکا حتی طالبان را زیر فشار نگذاشت که بپذیرد در دوران مذاکرات با دولت افغانستان آتش بس برقرار شود. آمریکا با آدمکشان طالبان به توافق رسید که دولت افغانستان هزار نفر از زندانیان جانی طالبان را آزاد کند. طالبان آزادی زندانیانش را پیش شرط آغاز مذاکرات قرار داد و هیچ اما و اگر در این باره را از دولت افغانستان نپذیرفت زیرا مطابق مفاد صلح طالبان و آمریکا، دولت افغانستان گریزی از شرکت در این مذاکرات نداشت. طالبان حتی قبول نکرد که آنها پس از آزادی از زندان مجددا مرتکب جنایت علیه مردم بی دفاع افغانستان نظیر کشتار دانشجویان نشوند.

طالبان که قبل از توافق صلح با آمریکا فقط با اتکا به جبهه جنگ به بدنبال اهدافش بود حال جبهه مذاکره را نیز بدست آورده است. طالبان خواهان "امارت اسلامی افغانستان" است و برای آزادی عمل و بدست آوردن جواز جنایت علیه مردم و به ویژه زنان افغانستان تضمین داده که هیچ تهدیدی برای کشورهای دیگر نیست. توازن قوای موجود حاکی است که طالبان به اهداف ضد بشری خود یا در پشت میز مذاکره می رسد و یا در ادامه کشتار مردم افغانستان. سالهاست که دولت افغانستان ناتوانی خود را در حفظ امنیت مردم عادی ثابت کرده است. با ادامه اوضاع

## تروریسم اسلامی بار دیگر...

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان خودش را شریک اندوه عظیم همه قربانیان این حوادث المناک می داند و برای خلاصی جامعه از شر نیروهای سیاه ارتجاعی، دولت پوشالی و بربریت نظام سرمایه داری هم مانند گذشته به شکل گیری و سازمانیابی قطب سوم نافی این وضعیت پا می فشارد و آن را یگانه و معقول ترین گزینه می پندارد. برپایی دنیای آزاد و برابر که در آن از فقر، ستم و جنگ و تبعیض و نابرابری خبری نیست، فقط با سرنگونی نظام کارمزدی ممکن است و سرمایه داری با دستان توانمند برابر ایستای آن، یعنی کارگران متشکل می تواند فرو ریزد.

ننگ و نفرین ابدی نثار تروریسم اسلامی و حاکمیت پوشالی!

مرگ بر نظام سرمایه داری!

زنده باد سوسیالیسم!

شورای مرکزی سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان

۱۳ عقرب ۱۳۹۹؛ ۲ نوامبر ۲۰۲۰



# Workers Socialism

*Workers Socialist Organization of Afghanistan*

*A political and analytical journal*

*Issue 61*

*November 2020*

اعلامیه سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

## تروریسم اسلامی بار دیگر ددمنشی و قساوتش را به نمایش

### گذاشت

حمایت بی‌دریغ از جانیان اسلامی در آن کشورها را به خاطر می‌آورد؟ میکرون و رهبران "تحصیل‌کرده" جهان سرمایه‌داری و کشورهای "متمدن" غربی، تناقض دفاع از شهروندان کشورهای خود شان را با حمایت شان از تروریست‌های اسلامی چون طالبان و تحمیل دوباره آن‌ها بر مردم افغانستان که بیشتر از چهل سال در جنایات اسلام‌گرایان سوخته‌اند و می‌سوزند، چگونه توجیه می‌نمایند؟

جری شدن طالبان بعد از امضای موافقت‌نامه صلح با آمریکا، و کشاندن شان به صحنه جدال بر سر قدرت سیاسی و تعیین تکلیف آینده جامعه افغانستان به هیچ وجه ناشی از درایت و صلابت آن‌ها در امر برنامه ریزی جنایت‌کارانه آن‌ها نیست. آن‌ها آنگونه که قبلاً به آن اشاره گردید، محصول و فراورده نظام سرمایه‌داری و قدرت‌های امپریالیستی از جمله آمریکا و متحدان آن در منطقه‌اند؛ بنابراین مسؤلیت مستقیم حملات انتحاری، ویرانی و به یغما بردن زنده‌گی و جان هزاران انسان به دوش حامیان بین‌المللی طالبان و برنامه ریزان اسلام سیاسی می‌باشد.

نکته قابل مکتب دیگر در جنایات، ددمنشی و بربریت نیروهای اسلام سیاسی چه با پرچم طالب، داعش و القاعده و... که کمتر مورد توجه قرار گرفته و می‌گیرد این است که این نیروها فراورده نظام سرمایه‌داری و در خدمت تأمین منافع و پیش‌برد استراتژی قدرت‌های امپریالیستی هستند؛ اگر این نیروها صرفاً محصول عقب‌مانده‌گی فرهنگی جوامع و مخاصمات آن‌ها بودند، بی‌خطر کردن و در نهایت شکست شان امر زیاد دشوار و مغلقی نبود. گاهی اوقات که تروریسم اسلامی قلاده می‌گسلد، حریم ولی نعمتان شان را هم در امان نمی‌گذارند. نمونه اخیر آن بریدن سر یک معلم فرانسوی به جرم استفاده از حق آزادی بیان و متعاقباً کشتار انسانی‌هایی در نیس فرانسه و کبک کانادا می‌باشد.

زمانی که در تقابل با مهاجمان جنایتکار اسلامی، امانویل میکرون رئیس جمهور فرانسه اعلام می‌کند که فرانسه در جنگ با تروریسم اسلامی قرار دارد و از نزدیکان قربانیان دلجویی می‌نماید، بایست از او پرسیده شود که آیا بمباردمان لیبی و سوریه در

جنایات، ویرانی و کشتار روزمره توسط جنایتکاران اسلامی که با تأسف جز برای قربانیان مستقم آن، برای دیگران به یک امر نسبتاً عادی بی در افغانستان تبدیل شده است، بار دیگر از جوانان دانشجو قربانی گرفت. در مدت زمان کوتاهی پس از جنایت مرگ‌بار در مرکز آموزشی "کوثر دانش" امروز دانشگاه کابل در قلب شهر آماج حملات تروریستی طالبان و هم پیمانان عقیدتی شان قرار گرفت.

این جنایت‌ها ساده‌انگارانه تقابل جهل با آگاهی تصور می‌شود. اما واقعیت این است که برخی از رهبران طالبان و حامیان بین‌المللی آن‌ها از سطح سواد بالایی برخوردار اند. فرزندان شان در دانشگاه‌های مطرحی تحصیل می‌نمایند. این جنایات نتیجه جهل آن‌ها نیست. بیانگر افکار و افق دید آنهاست. این جنایات ارزش انسان را در تفکرات آنان و در برابر منافع آنان به نمایش می‌گذارد.